

پارسی
خبرش
روشنگری
ایران

پارسی بخشی از پارسی خبرش روشنگری ایران

بخشی از کتاب پنج جلدی در مورد «کانون نویسندگان» :

۱- «چگونگی شکل گیری کانون نویسندگان ایران» ؛

۲- «فعالیت کانون نویسندگان ایران ، دوره اول»

بررسی تاریخی تحلیلی کانون نویسندگان ایران

مسعود نژادکار

جلد ۲

جلد ۱

xalvat.com



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران
(جلد اول)

بررسی تاریخی-تحلیلی کانون نویسندگان ایران، دوره اول ۱۳۴۹ - ۱۳۴۵
مسمود نقره کار

xalvat.com

ویراستار: عباس معروفی

امور فنی: نشر باران

حروفنگاری، تنظیم عکس‌ها، پیوست‌ها و فهرست اعلام: نینا انتصاری

روی جلد: امیر صورتگر

نشر باران، سوئد

چاپ اول: سال ۲۰۰۲ (۱۳۸۱)

ISBN: 91-88297-59-4

Baran

Box 4048, 16304 Spånga, Sweden

info@baran.se

Tel: + 46-8-4648391, Fax: + 46-8-4648392

© Baran 2002

تمامی حقوق برای نشر باران محفوظ است.

نقل مطالب این کتاب جهت چاپ مجدد، استفاده در رادیوها، گرفتن میکروفیلم، و

توجه، چه به شکل کامل، چه بخش‌هایی از آن منوط به اجازه کتبی ناشر است.

نقل قول از کتاب جهت نقد و بررسی از این جامعه مستثنا است.



چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران

xalvat.com

کانون نویسندگان ایران در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۷ با انتشار بیانیۀ «دربارۀ یک ضرورت» اعلام موجودیت کرد. پیش از انتشار این «بیانیه» جلسات و بحث‌های متعددی زمینه‌ساز شکل‌گیری کانون شدند. در واقع انتشار این بیانیه بر بنیان‌های ذهنی و عینی‌ای که به اختصار به آن اشاره شد، استوار گردید، و حاصل روندی فکر شده و اندیشیده بود.

پیش از انتشار بیانیۀ «دربارۀ یک ضرورت»، جمعی از اهل قلم آزادی‌خواه، که بعدتر اعضای هیئت مؤسس کانون نویسندگان ایران شدند، در تاریخ اول اسفندماه ۱۳۴۶ با انتشار «بیانیه‌ی «دربارۀ کنگره نویسندگان»، «کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمان» را که فرهنگ‌ورزان و هنرمندان درباری قصد برگزاری‌اش را داشتند تحریم کردند. اینان اعلام داشتند که چون شرط ضروری برای تشکیل چنین کنگره‌هایی وجود «آزادی‌های واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار است» و دخالت نکردن حکومت «در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاسی» است، و نیز وجود «اتحادیه‌ای آزاد و قانونی که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان‌کننده‌ی آرای آن‌ها باشد»، و به این دلیل که کنگره نامبرده در شرایطی تشکیل می‌شود که هیچ‌کدام از موارد فوق وجود ندارد، «امضاکنندگان این اعلامیه در هیچ اجتماعی که تأمین‌کننده نظرات بالا نباشد، شرکت نخواهند کرد.» (پیوست شماره ۱)



با استناد به اسناد و گفت و شنود با اعضای قدیمی کانون نویسندگان ایران می‌توان گفت که روایت‌های متعددی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران وجود دارد، اما «دو روایت» مستندتر و مستدل‌تر می‌تمایند.

به روایتی در سال ۱۳۴۵ جمعی از نویسندگان و شاعران و مترجمین، که به دلیل فقدان تشکل‌های صنفی و دموکراتیک در «پاتوق»های مختلف گرد می‌آمدند، علیه وجود سانسور دست به اعتراض زدند. این کوشندگان جسور و شجاع آزادی تصمیم گرفتند تا در دیداری با نخست وزیر وقت، آقای امیرعباس هویدا، اعتراض خود را اعلام کنند و خواستار لغو سانسور شوند. این دیدار انجام شد، اما نتیجه‌ای به دست نداد. و جمع سرانجام به این نتیجه رسیدند که می‌باید نهاد صنفی خود را برپا کنند، و کردند.^(۱)

روایت دیگر شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران را پیامد حرکتی اعتراضی علیه تلاش‌های فرهنگی رژیم شاهنشاهی می‌داند، و تحریم و جشن‌های هنر شیراز و «کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمان»ی را که دربار قصد برپایی آن را داشت^(۲)، نقطهٔ شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران می‌داند.

xalvat.com

۱- در راه برپایی کانون نویسندگان ایران اهل قلم آزادی‌خواه در شهرها و شهرستان‌ها نیز دست به کار و فعال بودند. برای نمونه می‌توان به محفل فرهنگی صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علیرضا ناب‌دل، فرج سرکوهی و... در تبریز و محافل فرهنگی در اهواز و آبادان (به نقل از منصور خاکسار)، در اصفهان (به نقل از هوشنگ گلشیری)، در شیراز (به نقل از سرکوهی)، در مشهد، رشت و برخی دیگر از شهرهای بزرگ کشور اشاره داشت.

۲- شجاع‌الدین شفا از سردمداران برپایی کنگرهٔ درباری، دربارهٔ فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود در آن سال‌ها می‌نویسد:

در دوران بیست‌سالهٔ خدمت در دربار شاهنشاهی، به موازات فعالیت‌های جاری مربوط به روابط فرهنگی، چندین برنامهٔ دیگر نیز، به صورت برنامه‌های ویژه به مورد اجرا گذاشته شد که همهٔ آنها به سرپرستی شخص پادشاه انجام گرفت و بدین جهت با بازتاب بسیار همراه بود. هنوز هم، وقتی که تحقق این برنامه‌ها را در نظر می‌آورم، هم احساس خوشرونی و هم احساس غرور می‌کنم.

از نظر تقدم زمانی، نخستین اینها برگزاری کنگرهٔ بین‌المللی پیکار جهانی با بیسوادان در تهران در مهرماه ۱۳۴۴ به صورت کنگرهٔ مشترک ایران و یونسکو، با شرکت همهٔ کشورهای عضو سازمان یونسکو و با ریاست عالیتهٔ شاهنشاه ایران بود که با موفقیت بسیار انجام گرفت. و بعد



برخی از بنیانگزاران و اعضای قدیمی کانون نویسندگان راویان این دو روایت هستند.^(۱)

«بیانیه درباره یک ضرورت» (پیوست شماره ۲) بلافاصله پس از انتشار در نشریه آرش (شماره ۱۷) درج می‌گردد. (پیوست شماره ۳)
اسلام کاظمیه (پیوست شماره ۴) در همین شماره آرش مطلبی در رابطه با انتشار این بیانیه می‌نویسد که در آن اشاراتی به چگونگی شکل‌گیری کانون دارد. همراه با این مطلب نام اعضای هیئت مؤسس، و نیز اساسنامه کانون نویسندگان را نیز می‌آورد.

xalvat.com

اسلام کاظمیه می‌نویسد:

«... صمیمانه باید اعتراف کنیم که ادبیات و هنر و فرهنگ امروز ما، دچار انحطاطی عظیم گشته است. یک نگاه گذرا به آثار نقاشی، موسیقی، داستان نویسی و کمیت و کیفیت کتب و مجلاتی که منتشر می‌شود گواه بر این مدهاست. هنرمندان، آینده‌داران راستین جامعه‌ای هستند که در آن زندگی

از آن نیز روز هشتم سپتامبر که روزگشایش‌کنگره بود از جانب سازمان ملل متحد روز جهانی مبارزه با بیسوادی اعلام شد. در این مورد ایران پیشاهنگ چنین ابتکاری در سراسر جهان بود، که حیثیت بین‌المللی آن را بسیار بالا برد.

برنامه مهم دیگر، تشکیل یک آکادمی فرهنگی پادشاهی به نام «شورای فرهنگی سلطنتی» مرکب از گروهی از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی و فرهنگی مملکت، با سرپرستی عالیله پادشاه بود که وزیر دربار وقت نمایندگی او را در جلسات شورا داشت و خود من دبیرکل آن بودم. این هیئت در ادامه سنت کهن حمایت دربار ایران از دانشمندان و سخنوران، وظیفه نظارت بر اصالت و صحت مسایل علمی و ادبی مختطفی را که بدان ارجاع می‌شد برعهده داشت و اعضای آن، که به صورت مادام‌العمری برگزیده می‌شدند، عبارت بودند از: ابراهیم یورداده، رضازاده شفق، عیسی صدیق، علی‌اکبر سیاسی، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، محمد حجازی، لطفعلی صورتگر، فخرالدین شادمان، و بدیع‌الزمان فروزانفر که ریاست آنها را حسن تقی‌زاده به عهده داشت. هیچ‌یک از اینان اکنون زنده نیستند، ولی خاطره آنان به صورت خدمت‌گزاران گرانقدر فرهنگ ایران همچنان زنده است و آثار بسیار ارزنده تحقیقی و ادبی آنها نیز هم‌چنان در صدر گنجینه فرهنگی ایران دوران معاصر ما جای دارد. (برگرفته از: مجله میراث ایران آمریکا، شجاع‌الدین شفا از زبان خودش، شماره ۲۱، بهار ۱۳۸۰)

۱- در بخش گفت و شنودها با روایت‌های دیگری درباره چگونگی شکل‌گیری «کانون نویسندگان ایران» آشنا خواهید شد. م. ن



می‌کنند و چندی و چونی آثاری که به دست آنان پرداخته می‌شود و سطح هنری و روابطی که بر زندگی هنری آنان حکومت می‌کند تبلور هنرمندانه روابط و مسایل حاکم بر جامعه آنان است.

انکار نمی‌توان کرد که در چند ساله اخیر، دوباره بازار چاپ کتاب، نمایشگاه‌های نقاشی، نشر داستان‌ها و اشعار و نمایشنامه‌نویسی حرکتی کرده و ظاهراً نشان‌دهنده رواجی است. ولی تماشای نمایشگاه‌های طاق و جفت نقاشی حق دارد از خود سؤال کند این خیل نقاشان با گذاشتن رنگ‌های مفشوش و درهم و خطوط ناموزون و آبستره و پاپ آرت بازی به کجا می‌روند و با فروش تابلوهای خود «که خریدارانی هم دارد» چه دیوارهایی را مزین می‌کنند و از طرفی آن دیگران که یک‌سره به دنبال کارهای خسر رنگ‌کن و فرنگی‌پسند سقاخانه و طلسم سازی افتاده‌اند آیا از اوج قله رفیع هنر به منجلات ابتدال کاسب‌کاری نیفتاده‌اند؟

در شماره نوزوی سال گذشته مجله فردوسی که تلاش در معرفی استعدادهای جوان می‌کند گزارشی چاپ شده بود از کارنامه یک‌ساله شعر و به قلم «ا. ذ. پیام» که نشان می‌داد در سال گذشته بیش از سیصد و پنجاه نفر شاعر نوجو اشعاری در مجلات ادبی و هنری منتشر کرده‌اند. این کمیت قابل توجهی است ولی از نظر کیفیت اگر معیارهایی برای شناختن غث و ثمین اشعار کهن سریان وجود داشت که با محک وزن و قافیه و عروض و بدیع و مضمون و غیره می‌شد سره را از ناسره بازشناخت، برای شناختن شعر امروز چه معیاری در دست است؟

دکتر ساعدی نمایشنامه‌نویس چیره دست ما که آخرین نمایشنامه او «آی باکلاه و آی بی‌کلاه» مورد استقبال کم‌نظیری واقع شد و چندبار مدت نمایش آن تمدید شد، حساب می‌کرد که در طول مدت نمایش، درآمد متصدی بوفه تئاتر متجاوز از سه برابر بیش از او بوده که نویسنده نمایشنامه است و جوهر فکری خود را عرضه کرده است. ظاهراً نویسندگان باید در نشان دادن رنگ زمانه خود دست بازتری داشته باشند ولی جمعی که با ابثای زمان ساخته‌اند و تا حد قلم‌به‌مزدان چیره‌خوار تنزل کرده‌اند زندگی شیوین قسطی و غیرقسطی خود را می‌گذرانند و زینت‌المجالس شبانه و ایزار تعایش روزانه‌اند و دیگران که احساس مسئولیت می‌کنند و فکر و قلم خود را به معرض بیع و شری



xalvat.com

نگذاشته‌اند یارای دم زدن ندارند.

صنعت چاپ و صحافی ترقی کرده است، پشت شیشه کتابفروشی‌ها راکه نگاه می‌کنی کتاب‌های قد و نیمقد از نویسندگان و شعرا و مترجمان مختلف می‌بینی با صفحات زیاد، کاغذ اعلا و صحافی لوکس و قیمت گزاف، که کتاب‌خوان علاقه‌مند، با توجه به موجودی جیب، جرئت نزدیک شدن به آنرا ندارد. از کتابفروشان و ناشران می‌پرسی که این چه معرکه‌ای است؟ جواب می‌شنوی که چاپ کتاب کمتر از سیصد صفحه و با کاغذ و جلد معمولی صرفه‌ای اندک دارد. کتاب‌ها باید با جلدهای زیبا و قطع‌های مناسب برای زینت کتابخانه‌های تازه‌ساز منتشر شود. تازه حقوق نویسنده و مترجم هم در این میان همان اندک است که بود.

حقیقت این است که تمدن فرنگی را به‌طور منطقی و صحیح اخذ نکرده‌ایم بلکه به ما تحمیل شده است و تلاش می‌شود تا یک پورزوازی قلابی، یک طبقه جدید و یک دسته تازه به‌دوران‌رسیده بی‌ریشه که افکار و اعمالش در سطح و حدود زرق و برق زندگی قسطی امروز است به وجود آید و بر اکثریتی عظیم مسلط شود و چنین طبقه‌ای خریدار چنین هنری نیز هست. این بحثی است که در چنین مختصری نمی‌گنجد و در فرصتی مناسب از راه همین بحث و تجزیه و تحلیل آن باید به ریشه بی‌ریشگی‌ها پی‌برد ولی هر عملی یک عکس‌العملی جبری و منطقی را پشت سر دارد. مگر قرآنسۀ امروز را نمی‌بینیم و عکس‌العمل منطقی آن همه پوچی‌ها و بیتل بازی‌ها و بیت نیک بازی‌ها را؟

در این میان آنچه بین ما گرم بود بازار نفاق و تفرقه و لعش و ناسزا بود و کم‌کم ضرورتی دیده می‌شد که عکس‌العمل آن‌همه نفاق و تفرقه در میان روشنفکران پدیدار شود.

نزدیک به دو سال پیش به دعوت آل‌احمد و دکتر ساعدی جمعی فراهم آمدند و امضایی برای رفع تضییق از نویسندگان و ملاقات عده‌ای با نخست‌وزیر و گرفتن قول و وعده‌ای طبق عادت معمول، و ارجاع کار به کمیسیونی که گذشت... نزدیک یک‌سال بعد از آن، امضای دیگری جمع شد از نویسندگان و شعرا برای کار مشترک دیگری و تعداد امضاها از آن اولی بیش‌تر بود که عده‌ای دیگر از صاحب‌دردان احتیاط را کنار گذاشته بودند و همین مایه شد برای فرا

گرد آمدن حضرات و تسلط بر دلتنگی های زودگذر شخصی و اتفاق نظر بر سر مسایل و منافع مشترک و تشکیل کانون نویسندگان و قانونی کردن آن، که گزارش مختصرش را اسماعیل نوری علاء نوشته است و با اضافه کردن چند سطر به آخر آن می خوانید و...

هسته اولیه کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۴۶/۱۱/۳۰ به وجود آمد و جلسات بحث و مذاکره نویسندگان برای بررسی موقعیت خویش نسبت به مسایل جاری اجتماعی و صنفی تا آخر سال ۴۶ ادامه داشت. در آخرین جلسات سال گذشته بود که تصمیم گرفته شد برای یک پارچه کردن فعالیت های مختلف نویسندگان کانون نویسندگان ایران به وجود آید و نویسندگانی که در جلسات قبلی شرکت کرده اند به عنوان هیئت مؤسس کانون شناخته شوند.

xalvat.com

اولین جلسه رسمی هیئت مؤسس کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۴۵/۱/۱۵ تشکیل شده و طی پنج جلسه بحث و گفتگو مطالبی که از این پس نقل خواهیم کرد به تصویب رسید.

اعضای هیئت مؤسس کانون اکنون ۴۹ نفرند که در تهران اقامت دارند و هنوز اقدامی برای پذیرفتن عضو از شهرستان ها به عمل نیامده و اسامی اعضای فعلی عبارتند از:

بانوان: خانم ها، دکتر سیمین دانشور - مریم جزایری - فریده فرجام - غزاله علیزاده و آقایان به ترتیب حروف الفبا: داریوش آشوری - جلال آل احمد - شمس آل احمد - هوشنگ ابتهاج "ه. الف. سایه" - نادر ابراهیمی - احمد رضا احمدی - بهرام اردبیلی - احمد اشرف - محمود اعتمادزاده "به آذین" - بیژن الهی - عبدالله اتوار - دکتر رضا براهنی - بهرام بیضایی - عباس پهلوان - فریدون تنکابنی - حشمت جزئی - دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی - غفار حسینی - علی اصغر خبره زاده - دکتر منوچهر خسروشاهی - اسماعیل خوبی - اکبر رادی - نصرت رحمانی - یداله رویایی - محمدرضا زمانی - محمد زهری - دکتر غلامحسین ساعدی "گوهر مراد" - محمدعلی سپانلو - رضا سیدحسینی - اسماعیل شاهرودی - منوچهر شیبانی - منوچهر صفا "خ. داود" - سیروس طاهباز - اسلام کاظمیه - سیاروش کسرای - علی اکبر کسمایی - جعفر کوش آبادی - محمود مشرف آزاد تهرانی "م. آزاد" - سیروس مشفق - حمید

مصدق - فریدون معزی مقدم - کیومرث منشی زاده - نادر نادرپور - اسماعیل نوری علاء "پیام" - و هوشنگ وزیری.

xalvat.com

هیئت رئیسه کانون اساسنامه کانون را تصویب کرد. مواد مهم این اساسنامه عبارتند از: ...

ماده ۳ - موضوع و هدف کانون: کانون نویسندگان ایران مؤسسه‌ای است غیر تجارتي که به منظور حمایت و استیفای حقوق مادی و معنوی اهل قلم و کمک به نشر آثار ایشان و هدایت توکلیمان و پرداختن به فعالیت‌های فرهنگی از قبیل تشکیل مجالس سخنرانی، سمینارها کنفرانس‌ها و نمایش‌ها یا شرکت در آن‌ها، و تعالی فرهنگ ملی و آشنایی با مظاهر مختلف فرهنگ امروز جهان و نیز به منظور کمک به زندگی کسانی از اهل قلم که در مضیقه‌اند، در حدود اساسنامه کانون و مقررات جاری کشور تأسیس می‌شود.

ماده ۶ - کسانی می‌توانند به عضویت کانون در آیند که نسبت به روح موضوع و اساسنامه کانون عملاً وفادار بوده و یکی از شرایط ذیل را حائز باشند:

الف - نویسندگان، شاعران و نماینده‌تویسان که با خلق آثار ادبی به غنای فرهنگی و رشد افکار کمک می‌کنند.

ب - محققین که در تحلیل مبانی فرهنگی و اجتماعی و فرهنگی می‌کوشند.

پ - مترجمان، مفسران و منتقدان که با نشر آثار ادبی و اجتماعی و فلسفی به رشد فکری و بیداری اذهان و غنای فرهنگ عمومی کمک می‌کنند.

ماده ۷ - اعضای کانون را دو دسته اشخاص زیر تشکیل می‌دهند:

الف - اعضای مؤسس که امضاکنندگان این اساسنامه هستند و پس از ثبت اساسنامه و تشکیل کانون دارای حق بخصوصی جز حق عضویت نخواهند بود.

ب - اعضای جدید که هر یک باید دارای دو معرف از بین اعضای کانون بوده و نیز عضویت ایشان به تصویب هیئت مدیره برسد. در همین حال هیئت مدیره کانون نیز می‌تواند در صورت لزوم تقاضای مستقیم اشخاص واجد شرایط را بپذیرد.

(ارکان کانون نویسندگان عبارتند از: مجمع عمومی - رئیس کانون - هیئت

مدیره - کمیسیون های کانون.)

ماده ۱۳ - هیئت مدیره مرکب از پنج عضو اصلی و دو عضو علی البدل اول و دوم است که همگی را مجمع عمومی انتخاب می نماید.

تبصره - از لحاظ آیین نامه داخلی کانون هیئت مدیره کانون "هیئت دبیران" و اعضای آن "دبیران کانون" خوانده می شوند.

ماده ۳۴ - کانون می تواند برای اداره فعالیت های فرهنگی خود کمیسیون هایی داشته باشد که اعضای آن را هیئت مدیره انتخاب می نماید.

ماده ۴۶ - سرمایه اولیه ای که وسیله مؤسسين کانون برای تشکیل آن پرداخت شده است (این مبلغ ۳۰/۰۰۰ ریال است که تمام آن پرداخت گردیده است).

ب - مبالغی که با پرداخت های ماهیانه اعضا جمع آوری می گردد.

پ - مبالغی که از محل فعالیت های کانون فراهم می شود.

ت - کمک هایی که از طرف اشخاص علاقمند به طور بلاعوض به این کانون تعلق می گیرد.

ماده ۳۷ - هر یک از اعضای کانون موظفند ماهیانه مبلغی که از ۱۰۰ ریال نباید کمتر باشد به عنوان حق عضویت بپردازند.

ماده ۳۹ - کانون به منظور آماده بودن برای کمک به اعضای خود و یا جبران خسارات وارده به کانون یا به افراد حقیقی یا حقوقی دیگر از طرف کانون و نیز جهت مصارفی که هیئت مدیره یا مجمع عمومی صلاح بداند صندوق پس اندازی خواهد داشت.

نتایج انتخابات کانون نویسندگان ایران به شرح زیر است:

رئیس کانون: خانم دکتر سیمین دانشور

اعضای هیئت دبیران: خانم دکتر سیمین دانشور - آقای محمود اعتمادزاده - آقای نادر نادرپور - آقای سیارش کسرابی - آقای داریوش آشوری.

اعضای علی البدل هیئت دبیران: آقای دکتر غلامحسین ساعدی - آقای

بهرام بیضایی.

xalvat.com

سخنگوی کانون: آقای نادر نادرپور

بازرمان مالی کانون: آقای نادر ابراهیمی - آقای فریدون معری مقدم.



صندوقدار کانون: آقای فریدون تنکابنی

منشی کانون: آقای اسماعیل ثوری علاء

(باید توجه داشت که آقایان جلال آل احمد و هوشنگ وزیری از نامزد شدن در انتخابات خودداری کردند.)

در جلسه عمومی‌ای که به منظور انتخابات کانون تشکیل شده بود بلافاصله پس از انتخاب هیئت رئیسه و صندوقدار، جلال آل احمد مبلغ پانزده هزار ریال چک حق الترجمة کتاب "عبور از خط" را در اختیار صندوق کانون گذاشت و دیگران هر یک به قدر همت و دوآمد خود کمک‌هایی به صندوق کانون کردند تا آمادگی لازم برای تهیه محل و مخارج ثبت و رسمیت قانونی کانون به وجود آید.^(۱)

xalvat.com

غلامحسین ساعدی، یکی از پایه‌گذاران کانون نویسندگان ایران، درباره چگونگی شکل‌گیری کانون در مصاحبه‌ای^(۲) می‌گوید:

«س - ممکن است سابقه کانون نویسندگان را تا حدودی برای ما توضیح بدهید که چگونه به وجود آمد؟

ج - کانون نویسندگان به این صورت به وجود آمد که...

س - چون رژیم شاه هم خیال داشت که کانونی شبیه این به وجود بیاورد، ممکن است تاریخچه این را برای ما توضیح بفرمایید؟

ج - وزارت فرهنگ و هنر یک برنامه‌ای ترتیب داده بود که تمام شعرا و نویسندگان و هنرمندان را زیر پال خودش بکشد. بعد نامه فرستاد و از همه دعوت کرده بود، تقریباً که این قضیه را به یک صورت خاصی منتفی بکنند که اشخاص منفرد نباشند و همه را به طرف خودشان بکشند و زیر پال خودشان بگیرند. بعد همه مخالفت کردند. یک روز من در انتشارات نیل بودم چون یک کاری از من در آمده بود و آنها جلوی پیش را گرفته بودند و من خیلی عصبانی بودم و همین‌طور بدویپراه می‌گفتم و بددهنی می‌کردم. یک آقای آنجا بود گفت که

۱ - برگرفته از آرش، شماره ۱۷، فروردین و اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۷

۲ - غلامحسین ساعدی، تاریخ شفاهی ایران، مصاحبه از طرف دانشگاه هاروارد با دکتر غلامحسین ساعدی، الفبا، شماره ۷



فلانی کی هستند. بعد گفتند مثلاً اسمش این است. آمد طرف من...

س - اسم عوضی گفتید؟

ج - نه.

س - اسم خودتان را گفتید؟

ج - فروشنده...

xalvat.com

س - بله.

ج - بعد آمد و گفت که شما ساعدی هستید؟ گفتم بله. آن بابا هم، همه او را می شناسند، اسمش داود رمزی بود. او گفت آه، اله و بله، شما چرا از سانسور ناراحت هستید، کاری ندارد، ترتیبش را می دهم شما با خود هویدا صحبت بکنید. بعد دو روز بعدش زنگ زد. او شماره تلفن مرا گرفته بود، و گفت که قضیه این طوری است و هویدا گفت همه بیایند که من بینم موضوع چیست. یک عده از ما دور هم جمع شدیم.

س - این چه سالی بود؟

ج - سال ۱۳۴۶ بود. (۱) بعد با شدیم رفتیم نخست وزیری. دقیقاً یک

ساعتی ما به انتظار نشستیم و هویدا از ما خیلی با احترام و اینها...

س - یا آغوش باز استقبال کرد.

ج - آره. رفتیم توی اتاق نشستیم و شروع کردیم تمام سواردی که از سانسور می دیدیم که مقدارش را گفتیم. آل احمد بدجوری به هویدا حمله کرد.

س - چه گفت آقا؟

ج - مسئله را درست عیناً مثل نوشته های خودش مطرح کرد. مثلاً مسئله

شمشیر و قلم: شما شمشیرتان در مقابل قلم ما شکست می خورد و اینها. هویدا

گفت من اینها را نمی خواهم بشنوم و ما از این چیزها خودمان خوانده ایم.

س - هویدا به او گفت؟

ج - بله. او گفت که این جوری نمی شود. یک نفر را انتخاب کنید که ما

۱ - به زعم رضا براهنی و سیروس طاهباز دیدار با هویدا در پاییز سال ۱۳۴۵ صورت گرفت و ساعدی اشتهاها سال ۱۳۴۶ ذکر می کند. براهنی دو این رابطه می نویسد: «ممکن است ساعدی تاریخ رفتن ما پیش هویدا را با تاریخ تشکیل عملی کانون در پایان سال ۴۶ اشتباه کرده باشد.» (ر.ک به مجله کلک، شماره ۶، شهریورماه ۱۳۶۹)

بتوانیم با او حرف بزنیم. بعد آنها من را به عنوان نماینده انتخاب کردند و آن موقع من مدت‌ها می‌رفتم توی دفتر نخست وزیر و از طرف نخست وزیر، دکتر یگانه...

xalvat.com

س - محمد یگانه؟

ج - اسم کوچکش... لابد محمد بود، و یک پاشایی نامی بود که یک مدتی هم رئیس دفتر فرح شده بود و آنها انتخاب شده بودند، پاشایی بود یا پاشاپور نمی‌دانم، یادم نیست ولی رئیس دفتر فرح بودنش را یادم هست، بعد یواش یواش یک یا دو جلسه هم...

س - که آنها از جانب دولت صحبت بکنند و شما هم از جانب نویسندگان؟

ج - بله. و من هم از جانب نویسندگان... بعد هم قضیه...

س - آقا، در این مذاکرات چه گذشت؟

ج - مذاکرات خیلی جالب بود. آنها می‌خواستند که ماست مالی بکنند. می‌گفتند که نه اینجوری که نمی‌شود، باید یک کاری بکنیم. من هم می‌گفتم خوب، مثلاً باید چکار بکنیم؟

س - مطالبات شما چه بود؟

ج - مطالبات ما؟ ما می‌گفتیم اصلاً کتاب نباید مانسور شود. برای چه می‌آیند می‌برند؟ شاید همین کار ما خودش به تشدید مانسور یک جور خاصی کمک کرد. یعنی به این معنی که اینها رفتند دنبال راه و چاره. و یک یا دو نفر در آنجا شرکت کردند. یکی از آنها احسان نراقی بود و دیگری ایرج افشار.

س - آنها از جانب چه کسی شرکت می‌کردند؟

ج - اینها همین جور آمدند. من گفتم که خوب آقایان مثلاً چه چیزی دارند؟ اگر قرار است آن جمعی که آمدند اعتراض کردند گفتند بنده بیایم اینجا و با شما صحبت کنم، این آقایان از کجا آمدند؟ گفتند خوب، اینها هم نویسنده هستند. گفتم اگر اینجوری است ما برویم یک عده دیگری بیایند دیگر. بعد ضوابط آنجا را می‌ریختند. هر روز یک چیزی می‌آوردند و من هم مطلقاً زیر بار نمی‌رفتم.

س - آنها چه بود؟ ممکن است یکی دو تا از آنها را اگر یادتان هست برای ما

بگویید؟

ج - یک موردش مسئله ثبت کتابخانه ملی بود که گفتند که آره، نمی‌شود



حق شما از بین می‌رود و این کتاب‌ها باید ثبت شود. آخرین جلسه‌ای بود که من بلند شدم و آن کاغذ را پاره کردم و آمدم رفتم کافه فیروز نادری و به پروبچه‌ها اطلاع دادم که اصلاً چیزی نمی‌شود. آن موقع یک دفعه به فکر انتادم که ما یک تشکیلاتی ترتیب بدهیم. هسته کانون نویسندگان آنجا بسته شد.

س - آیا هیچ یادتان هست که احسان نراقی توی آن جلسه چه گفت؟

ج - والله صحبت خیلی سال‌های پیش است ولی دقیقاً آن چیزی را که من می‌توانم بگویم، جملات‌شان را یادم نیست، ایشان حد وسط را گرفته بودند، بین ...

xalvat.com

س - سعی می‌کرد که وساطت بکنند؟

ج - وساطت بکنند و قضیه را یک جور می‌مانست مالی بکنند.

س - با سایر نویسندگان تصمیم گرفتید که کانون نویسندگان مستقلی تشکیل بدهید؟

ج - نه. مستقل که برای بار اول کانون نویسندگان تشکیل بشود...
س - بله.

ج - و تشکیل شد و یک مدتی در تالار قنبریز جمع می‌شدیم.

س - چه کسانی در این جریان شرکت کردند؟

ج - خیلی بودند. در حدود مثلاً ۶۰ نفر رسیدیم. بعد دوباره حمله شروع شد و بعضی‌ها را گرفتند، بعضی‌ها را زدند و بعضی‌ها را هم تهدید کردند و همین جور رفت جلو...
س - بله.

رضا براهنی یکی از اعضای قدیمی کانون نقش «محتوای فکری جلسه با هوی‌داه را در شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران پر اهمیت می‌دانند. این محتوا در واقع اعتراض علیه سانسور بود، سانسوری که براهنی در رابطه با ویژگی‌اش می‌نویسد:

«سانسور کتاب به صورتی که این چند ماهه معمول شده در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر وجود نداشته است. در دوره بیست ساله که با مهر "روا" یا "ناروا" تکلیف اهل قلم را روشن می‌کردند، سانسور کاری بود علنی و رسمی. پرو برگرد نداشت. تشریفات اداری مفصلی هم در کار نبود. همه می‌دانستند که چه چیزهایی برای چاپ و نشر مجاز است و چه چیزهایی نیست. در آن دوره

که سانسور مخالف قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر یا فلان اصل قانونی است یا نه، مطرح نبود. چرا که خیلی چیزها مطرح نبود. ولی فعلاً که همه چیز مطرح است، قانون اساسی، اعلامیه حقوق بشر و ادعای همه گونه آزادی، سانسور کتاب به این حدت و شدت چه معنای گویایی که نمی تواند داشته باشد. این کار را با یک نامه یا به اصطلاح بخشنامه وزارتخانه ای انجام داده اند. و چاپخانه ها هم از ترس تخته شدن بساطشان هیچ کاوی را برای چاپ قبول نمی کنند.^(۱)

xalvat.com

رضا براهنی که با اتکا به نوشته هایش درباره کانون نویسندگان خود را «نخستین مورخ تاریخ کانون نویسندگان، حداقل تا سال ۱۳۵۷» معرفی می کند، در رابطه با دیدار با امیرعباس هویدا می نویسد:

«در سال ۴۵، وقتی که دولت به تمام ناشران مملکت دستور داد که کتاب را پس از چاپ و پیش از انتشار به اداره سانسور وزارت فرهنگ و هنر نشان دهند، و به همین علت تعداد زیادی از چاپخانه ها تعطیل شد و کارگران چاپخانه ها بیکار شدند، گروهی از نویسندگان کشور در تهران در مطب دکتر غلامحسین ساعدی، در خیابان دلگشا به دور هم گرد آمدند و دسته جمعی تصمیم گرفتند که پیش نخست وزیر رفته، به وجود سانسور اعتراض کنند. داود رمزی مأموریت یافت که از نخست وزیر، هویدا وقت بگیرد، و بدین ترتیب چند روز بعد، جلال آل احمد، احمد شاملو، درویش (شریعت)، ساعدی، سیروس طاهباز، یداله رؤیایی و من، رفتیم به دیدن نخست وزیر. داود رمزی هم آمده بود. از این جلسه، دکتر ساعدی، که گویا از پیش به عنوان منشی جلسه تعیینش کرده بودیم، گزارشی نوشت که قرار شد من در «جهان نو» چاپ کنم. گزارش را حسین حجازی، مدیر مجله، گذاشت چاپ شود.

... از حضار مجلس، جلال آل احمد به نمایندگی از طرف حاضرین خاطر نشان ساخت که «عالم امر» در خیال بندگی «عالم کلام» است ولی نمی داند که نه سانسور و نه بهانه های دیگر نمی تواند در برابر سیلان فرهنگ یک ملت مانعی باشد. آقای هویدا خود را از وجود سانسور بی خبر نشان دادند. به این

۱ - رضا براهنی، تاریخ کانون نویسندگان ایران «روایتی دیگر»، مجله کلک (چاپ تهران)، شماره ۶، شهریورماه ۱۳۶۹، ص ۲۱۵ تا ۲۲۹

جهت مدارکی که همراه بود نشان داده شد که پذیرفتند و گفتند برای همین وضعی که پیش آمده باید فکری کرد و طرحی ریخت که چه بهتر خودتان ترتیب این کار را بدهید، که آل احمد گفت: ما برای اعتراض به سانسور آمده ایم نه کمک به دستگاه سانسور. آقای هویدا مطرح کردند که چه پیشنهادی برای حل این مشکل دارید؟ جواب داده شد که چاپ کتاب به وضع قبلی برگردد و دستگاه‌های سانسور وزارت اطلاعات و وزارت فرهنگ و هنر دست از سر کتاب و اهل قلم بردارند. آقای هویدا به معاون‌شان سفارش کردند که هر چه زودتر گزارشی از وضع سانسور به ایشان داده شود و کمیسیتی جهت رسیدگی و بررسی سانسور ترتیب داده شود و مشکلات پیش آمده به نحوی حل شود...

xalvat.com

حال نزدیک دو ماه از تاریخ آن ملاقات گذشته و سانسور کتاب هنوز هم با همان وضع قبلی روبرو است. در شماره اول بولتن سندیکای چاپخانه‌ها خبر بسته شدن تعدادی از چاپخانه‌ها چاپ شده بود و از دولت برای رفع این محظور تقاضایی کرده بودند. در شماره دوم این بولتن خبر دیگری است حاکی بر این که چاپخانه‌ها اکثراً بیکار شده‌اند. از وزارت فرهنگ و هنر خواسته بودند که فکری به حال کارگران و چاپخانه‌ها بکنند. راه حل‌هایی هم نشان داده بودند که از جمله بررسی کتاب وزارت فرهنگ و هنر چندین برابر شود تا شاید وضع چاپخانه‌ها به حال عادی برگردد...

در ادامه همین مباحث و به عنوان سابقه برای کانون در صفحه بعدی مرجع فوق چنین آمده است:

«بعدها هویدا جواب‌ها و پیام‌های سر به هوا داد، ولی ما هم جمع شدیم به دور هم و فکر کردیم که کانونی به نام کانون نویسندگان ایران تشکیل بدهیم. بر سر اسم، تشکیلات، اساسنامه، بیانیه و دهها موضوع دیگر در ارتباط با موضوعی که نویسنده باید بگیرد، بحث‌های مختلف در گرفت، که تقریباً یک سالی طول کشید و آخر سر اساسنامه کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۴۷ به تصویب اعضا مؤسس کانون رسید...

... در جلسه با هویدا، ساعدی به عنوان نماینده ما انتخاب شد تا با نمایندگان نخست وزیر راجع به آز بین بردن سانسور مذاکره کند. در طول آن مدت ساعدی ما را در جریان می گذاشت. مذاکرات با دکتر محمد یگانه، با علی



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران ۱۲۷

پاشا بهادری، و نویسندگانی که گویا خود دستگاه پیشنهاد کرده بود که در مذاکرات شرکت کنند و گویا شرکت هم کرده بودند. همه این مسایل مدتی طول می کشید و مدام ساعدی را سر می دوانند. ساعدی که دیگر از این جلسات و آمد و رفت و مذاکرات بیهوده خسته شده بود، روزی عصبانی می شود:

“آخرین جلسه ای بود که من بلند شدم و آن کاغذ را پاره کردم و آمدم رفتم کافه فیروز نادری و به برو بچه ها اطلاع دادم که اصلاً چیزی نمی شود. آن موقع یکدفعه به فکر افتادم که ما یک تشکیلاتی ترتیب بدهیم. هسته کانون نویسندگان آنجا بسته شد.”

xalvat.com

برای اینکه معلوم شود گزارش غلامحسین ساعدی و محتوای فکری جلسه با هویدا تا چه اندازه در تشکیل عملی کانون نویسندگان ایران اهمیت داشت کافی است چند جمله از متن و حاشیه گزارش ساعدی با اصل اول بیانیه کانون مقایسه شود. در گزارش، ساعدی می نویسد: “ولی فعلاً که همه چیز مطرح است، قانون اساسی، اعلامیه حقوق بشر و ادعای همه گونه آزادی، سانسور کتاب با این حدت و شدت چه معنای گویایی که نمی تواند داشته باشد.” و در حاشیه دوم گزارش می نویسد: “اصل سیزدهم قانون اساسی، اصل بیستم متمم قانون اساسی، ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر (اصل کلی حقوقی): هیچ قانون و آیین نامه ای ممکن نیست مخالف قانون باشد.” و اصل اول بیانیه کانون نویسندگان این است: “دفاع از آزادی بیان با توجه و تکیه بر توانمندی اساسی ایران - اصل ۲۰ و اصل ۲۱ متمم قانون اساسی - و اعلامیه حقوق بشر - ماده ۱۸ و ماده ۱۹ آن.” خواننده ای که این مطلب را می بیند بلافاصله نتیجه می گیرد که بیانیه کانون نویسندگان بر اساس سابقه گزارش ساعدی نوشته شده است، و یا مکمل مفهومی و عبارتی آن است.^(۱)

۱ - رضا براهنی در اثبات نظرش درباره جگونگی شکل گیری کانون نویسندگان به چند سند مکتوب اشاره می کند؛ ۱. نامه غلامحسین ساعدی به عنوان گزارش دیدار با هویدا. این گزارش بار اول در کتاب ظل الله (شعرهای زندان) که در سال ۱۳۵۴ توسط نشر ابجد نیویورک چاپ شده، آمده است. (ص ۲۲ تا ۲۴). متن انگلیسی آن در «آدمخواران ناجدار» (چاپ نیویورک) چاپ شد، و هم چنین در سلسله انتشارات موسوم به «گزارش کشوره» توسط انجمن قلم امریکا منتشر شد. ۲. مقدمه کتاب ظل الله (سال ۱۳۶۷)، «چگونگی نوشتن، گزیده آثار رضا



سیروس طاهباز نیز «محتوای فکری جلسه با هویدا» و جلسات سال ۱۳۴۵ را آغاز شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران می‌داند. رضا براهنی که در رابطه با چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران به سیروس طاهباز مراجعه کرده، می‌نویسد: «او گفت، یعنی جمله‌اش را دیکته می‌کرد و من نوشتم».

«فکر کانون در همان پاییز ۴۵ در مطب ساعدی به پیشنهاد آل‌احمد مطرح شده است. بنده، آل‌احمد و ساعدی را بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران می‌دانم.»

xalvat.com

محمد علی سپانلو، داریوش آشوری، باقر پرهام و شمس آل‌احمد تحریر «کنگره نویسندگان و شاعران و مترجمان»ی را که دولت وقت در صدد برپایی آن بود، سرآغاز شکل‌گیری و فعالیت کانون نویسندگان ایران می‌دانند.

محمد علی سپانلو در گفت‌وگویی^(۱) می‌گوید: «در زمستان سال ۱۳۴۶ شمسی از سوی دولت وقت مقدمات تشکیل کنگره‌ای به نام کنگره نویسندگان ایران فراهم می‌شد. و محفلی از جوانان نویسنده که در یکی از پاتوق‌های روشنفکری تهران پیرامون زنده‌یاد جلال آل‌احمد گرد می‌آمدند، به او پیشنهاد کردند که به نام نویسندگان مستقل ایران، بانی تنظیم اعلامیه و جمع‌آوری امضاهایی شود علیه این کنگره که از نظر آنها دولت ساخته و فرمایشی بود.

حمایت آل‌احمد از این پیشنهاد باعث شد که پس از چند جلسه گفتگوی مقدماتی، سرانجام در اول اسفندماه ۱۳۴۶، متنی نوشته شود به نام «بیانیه درباره کنگره نویسندگان». در بند اول این بیانیه به فقدان آزادی بیان که شرط لازم تشکیل چنین کنگره‌هایی است اشاره شده بود. در بند دوم دخالت حکومت‌ها در کار اهل قلم و هدایت ادبیات، مضموم دانسته شده بود. در بند سوم اشاره شده بود که نخست باید اتحادیه‌ای آزاد و قانونی از طرف اهل قلم تشکیل بشود و چنین اتحادیه‌ای کنگره نویسندگان را تشکیل بدهد. و بعد در پایان آمده بود که امضاکنندگان این بیانیه در اجتماع‌های که تأمین‌کنندگان

۱- گزارش‌های کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران (سال‌های ۵۳ تا ۵۷) (امریکا)

۲- تاریخ شفاهی ایران، سلسله مصاحبه‌های دانشگاه هاروارد (ضیاء صدقی) با غلامحسین ساعدی / آوریل ۱۹۸۴، مندرج در الفبای شماره ۷

۳- ر.ک به: مجله آرش (چاپ فرانسه)، شماره‌های ۳۷ و ۳۶، اسفندماه ۷۲ و فروردین ۱۳۷۳.



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

۱۲۹

نظریات بالا نباشند، شرکت نخواهند کرد. این گروه اولیه که این متن را تهیه کردند عبارت بودند از: جلال آل‌احمد، داریوش آشوری، نادر ابراهیمی، بهرام بیضایی، محمدعلی سپانلو، اسلام کاظمیه، فریدون معزی مقدم، اسماعیل نوری‌علاء، هوشنگ وزیری.

پشتیبانی نویسندگان، شعرا و محققان و مترجمان از این بیانیه سبب شد که دولت وقت رسماً انصراف خود را از تشکیل کنگره نویسندگان اعلام کند. امضاکنندگان که برای نخستین بار توانسته بودند از گروه‌های مختلف العقیده سیاسی در یک مورد خاص یک توافق مکتوب به دست بیاورند، و این امر در تاریخ روشنفکری ایران تقریباً بی‌سابقه بود، بر آن شدند تا از این تجمع برای تشکیل همان اتحادیه آزاد قانونی که در آن متن آمده بود استفاده کنند. پس از چند جلسه بحث و گفتگو سرانجام در اول اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۷ در یک گردهمایی عمومی ۴۹ نفر نویسنده به عنوان هیئت مؤسس شروع کار تشکیلاتی به نام «کانون نویسندگان ایران» را اعلام کردند. این هیئت بر تأسیس و امضای اساسنامه، متنی را به نام «دریاره یک ضرورت» تحریر و امضا کرد که مرامنامه کانون نویسندگان ایران شناخته شد. در این متن، به رفتار دوگانه مقامات رسمی ایران نسبت به صاحبان اندیشه اشاره شد و یادآوری شده بود که این مقامات اندیشه‌های رام و دست‌آموز را به کار می‌گیرند اما نسبت به اندیشه‌های پوینده راهگشا ترس و کینه دارند. مرامنامه اشاره می‌کند که چنین رفتاری برخورد آزادانه آرا و نقد سالم و بساروری اندیشه را ممانع می‌شود، و در پایان اعلام می‌کنند که کانون نویسندگان ایران با شرکت همه اهل قلم اهم از شاعر، نویسنده، منتقد، نمایشنامه‌نویس، سناریونویس، محقق، مترجم، براساس قوانین جاری کشور و اعلامیه حقوق بشر تشکیل می‌شود، و فعالیت آن بر دو پایه استوار است: اول، دفاع از آزادی اندیشه و بیان، دوم، دفاع از منافع صنفی اهل قلم.

به این ترتیب، نخستین هیئت دبیران کانون نویسندگان در آن تاریخ در طی یک انتخابات برگزیده شد.

xalvat.com

محمدعلی سپانلو در جایی دیگر چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان را



با توضیحات بیش‌تر شرح می‌دهد^(۱)

«نیمروز یکی از دوشنبه‌های اواسط بهمن‌ماه ۴۶، بنا بر معمول، حلقهٔ انسی جلال آل‌احمد تشکیل شده بود^(۲) چند تا میز را به هم چسبانده بودیم، زمزمه‌های دونفری بود، به نوبت از هرکس جداگانه چیزی می‌پرسید و چند دقیقه‌ای با هرکدام صحبت می‌کرد. نوبت پاستخگویی من هم رسید، روبه من کرد و دربارهٔ گروه ادبی‌مان که نام «طرفه» بر آن نهاده، و در عرض چند سال حدود ده کتاب چاپ زده بودیم پرسید. در چه کارید؟ برنامه بعدی‌تان چیست؟ فلانی چه می‌نویسد؟ و در همین میانه از حال و روز مهرداد صمدی پرسید. با لحنی علاقه‌مند که نشان می‌داد او نیز استعداد و فرهنگ نویسنده و منتقد جوان آن دوران را تحسین می‌کند. پاسخ دادم که فلانی برای جشن و هنر شیراز^۳ یک نمایشنامه نوشته و ما او را بی سرو صدا تحریم کرده‌ایم. در چشم‌انداز جلال درخشش از علاقه و هیجان پدید آمد. پرسید: خوب، پس چرا این کنگره را تحریم نمی‌کنید؟»

xalvat.com

سپانلو در کنار مسئله تحریم کنگره به تجربهٔ به بن‌بست رسیده اهل قلم نیز که چندماه پیش از دیدار نیمروز یکی از دوشنبه‌های اواسط بهمن‌ماه ۴۶ و در رابطه با «تحریم همکاری روشنفکران با جشن هنر شیراز» نیز اشاره می‌کند:

«چندماه پیش از دیدار آن روز، کوشش همسانی پدید آمده، به بن‌بست رسیده بود. ماجر از تحریم همکاری روشنفکران با جشن هنر شیراز آغاز شد. دکتر ساعدی پیشنهاد ما را تغییر داد و یا شاید بشود گفت تکمیل کرد. ساعدی معتقد بود که ما باید علیه استبداد دستگاه و سیاست فرهنگی آن موضع بگیریم نه علیه اشخاص، و در این راستا البته می‌توانیم جشن هنر شیراز را بهانهٔ کار قرار دهیم. ساعدی خود آستین بالا زد و با همکاری آشوری متنی دو انتقاد از سیاست فرهنگی دولت تهیه کردند و قرار شد از دیگر نویسندگان و هنرمندان امضا بگیرند و آن را انتشار دهند. ده پانزده نفری امضا کردند، اما وقتی متن را

۱. محمدعلی سپانلو، خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران ۱۳۲۹ - ۱۳۲۶، مجله کلک، شماره ۴ (ص ۲۳۰ تا ۲۳۳)، تیرماه ۱۳۶۹.

۲. در گاه قنادی پیروز، خیابان نادری، نزدیک قرام‌السلطنه، رک ۱۵ (پیوست‌های شماره ۵ و ۶) م. ن



برای امضا به به آذین پیشنهاد کردند او از تأیید آن خودداری ورزید و نویسندگان وابسته به حزب توده نیز از او پیروی کردند. و بدین طریق کوشش ساعدی به بن بست رسید...^(۱)

xalvat.com

... فکر می‌کنم که در همین ارتباط، ملاقات معروف با امیرعباس هویدا، نخست وزیر آن روزگار، پیش آمد. گویا آن متن را ساعدی برای امضا کردن به صادق چوبک ارائه داده بود. البته چوبک یا گلستان چنین حرکت آشکارا مخالف رژیم را نمی‌پسندیدند. اما چوبک، در برابر، پیشنهاد کرده بود که چون با شخص نخست وزیر آشناست، پیش از هر اقدام تندی، بهتر است که چند نفری به نمایندگی از هواداران آن بیایند، مستقیم با خود نخست وزیر روبرو شوند و حرف‌هاشان را به او بزنند. آل احمد که سرش برای این قبیل جدال‌ها درد می‌کرد، پیشنهاد را پذیرفت و اطرافیان نیز به او اقتدا کردند. چندی بعد، ملاقات روی داد.^(۲)

«به هر حال، پس از بی نتیجه ماندن آن دیدار، آن متن (متن ساعدی) - که به اعلامیه علیه سانسور معروف تر است - نیز به علت نداشتن امضای کافی و بی بهره ماندن از حمایت بخش سرشناسی از اهل قلم کشور، که وابسته به گروه توده‌ای بودند، یا ملاحظه می‌کردند و بیم داشتند، مسکوت ماند.»

میانلو می‌نویسد که بعد از نشست کافه فیروز، «نخستین جلسه» با حضور منتخبان «گروه طرّفه» و «چند نفری از نزدیکان و اطرافیان جلال و از آن جمله خانم دانشور، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، دکتر ساعدی و داریوش آشوری»، و عباس پهلوان، نادر ابراهیمی و... برگزار شد.

«... من پس از ذکر مقدمه پیشنهاد کردم که بیاتیه‌ای بنویسیم و یادآور

۱- این متن مسکوت مانده به «اعلامیه علیه سانسور» معروف شد. م. س.

۲- «صادق چوبک دومت امیرعباس هویدا بود. رفاقت‌ها آن‌ها در حدی بود که چهارشنبه‌ها شب که هویدا به دیدار مادرش می‌رفت، و برای هریدا «شپ مادر» بود، پیش از رفتن به خانه مادر، سرراه در دروس پیش دوست قدیمی‌اش چوبک توقف می‌کرد و با جرعه‌ای و لقمه‌ای خستگی روز را در مقام امن یا می‌بی‌غش و این رفیق شفیق از تن می‌زدود». چوبک می‌گوید: «امیرعباس هویدا نمونه برجسته‌ای از انسان‌های شریف، پاکدامن، تحصیلکرده، با شعور و معتقد به دموکراسی بود.» (صدرالدین انبهی، با صادق چوبک در باغ یادها، ایران‌شناسی، شماره ۴، سال ۱۳۷۳)



شویم که آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر درباره قلم و اندیشه و بیان در این کشور مراعات نمی‌شود و هر اجتماع اهل قلم را، باید اتحادیه اهل قلم تشکیل دهند، نه دولت، بنابراین ما امضاکنندگان از شرکت در کنگره دولت فرموده نویسندگان که نمی‌توان نام ملی بر آن نهاد معذوریم... و سرانجام جلسه توانست به داریوش آشوری ماموریت بدهد که متنی تهیه کند و برای بررسی جمع، به جلسه بعدی بیاورد.

دومین جلسه ما، روز اول اسفندماه ۱۳۴۶ در خانه خود آشوری تشکیل شد که در حقیقت می‌تواند آغازگاه تشکیل کانون نویسندگان ایران شناخته شود. در این روز متنی که آشوری نوشته بود کلمه به کلمه به بحث گذاشته شد، حک و اصلاح شد و به تصویب حاضران رسید. امروزه ممکن است که این متن بی‌خطر و حتا بی‌رمتی و پیش‌پا افتاده به نظر برسد. ولی اگر چشم‌انداز آن روز را پیش خود زنده کنیم، خواهیم دید که مفاد آن، هم شجاعانه بود، هم اصولی. در حقیقت اصول اعلام شده در این متن برای تاریخ، تدوین شده است و هنوز که هنوز است در تندباد حوادث، نجابت و صحت و وجدان حرفه‌ای خود را از دست نداده است و صحنه‌گذاران آن به عنوان مردمی که به «ادبیات» تعلق دارند تسلیم بحث فرصت طلبانه «شرایط روز» نشده‌اند.

از حدود بیست نفری که در جلسه اول، در خانه من، حضور داشتند اینک در خانه آشوری، در روز اول اسفند ۴۶ فقط ۹ نفر ته غربال باقی مانده بودند. متن را همسر آشوری دو سه بار تایپ کرد تا ۹ نسخه از آن به دست آمد و قرار شد که هرکدام از ما یکی از نسخه‌ها را ببرد و از نویسندگان و شعرا آشنای خود امضا جمع کند. اما از آن‌جا که ممکن بود دیگران با دیدن یک ورقه سفید یا کم امضا جا بزنند، یا سراغ امضای کسانی را بگیرند که پای ورقه‌های دیگر امضا گذاشته بودند، یعنی برای تشجیع کسانی که می‌خواستیم متن را برای تأیید به آنان پیشنهاد کنیم، قرار شد که هر ۹ نفر ما پای تمام نسخه‌ها را امضا بکنیم. این کار را کردیم و بدین ترتیب، بی‌آنکه خود بدانیم، بنیان‌گذاران کانون نویسندگان ایران را مشخص کرده بودیم...

xalvat.com

نام‌های نه نفر امضاکننده اول به قرار زیر است:

جلال آل‌احمد، هوشنگ وزیری، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو، اسماعیل نوری‌علاء، بهرام بیضایی، اسلام کاظمیه، فریدون معزی مقدم،

نادر ابراهیمی.

نسخه‌ها را تقسیم کردیم^(۱) و از همان روز به جمع‌آوری امضا پرداختیم و طی دو هفته به ترتیب زیر، هرکس پای نسخه خود امضا جمع کرد: (این نسخه‌ها را من شماره گذاری کرده‌ام. نام‌های داخل پرانتز، متعلق به جمع‌آوردندگان امضاهاست).

برگ شماره ۱ - (محمدعلی سپانلو)، نصرت رحمانی، احمدرضا احمدی، بهمن محصص، نادر نادرپور، یداله رؤیایی، فریدون تنکابنی، احمد شاملو. (در پشت ورقه کاغذ: سیروس مشفق، باقر عالیخانی).

برگ شماره ۲ - (بهرام بیضایی)، مهرداد صمدی، منصور اوجی، بهرام اردبیلی.

برگ شماره ۳ - (داریوش آشوری)، احمد اشرف، فریده فرجام، منوچهر صفاء، اسماعیل خوبی، م. آزاد، رضا داوری، غلامحسین ساعدی، جعفر کوش‌آبادی.

(پای این برگ آقایان مهدی اخوان ثالث و محمدرضا کدکنی اول امضا کرده، بعد آن را طوری خط زده‌اند که بشود خوانند).

برگ شماره ۴ - (فریدون معزی مقدم)، پرویز صیاد، بیژن الهی.

برگ شماره ۵ - (جلال آل‌احمد)، علی اصغر حاج سیدجوادی، شمس آل‌احمد، هما ناطق، حمید مصدق، خزانه علیزاده، رضا براهنی.

برگ شماره ۶ - (اسلام کاظمیه)، محمد زهری، هوشنگ گلشیری،^(۲) محمد کلباسی، محمد حقوقی، منوچهر شیپانی.

برگ شماره ۷ - (اسماعیل نوری‌علاء)، محمدرضا جودت، رویین پاکباز، موسوی خامنه‌ای.

برگ شماره ۸ - (هوشنگ وزیری)، علی اصغر خیره‌زاده، عبدالله انوار، سیمین دانشور.

xalvat.com

۱ - محمدعلی سپانلو حکم می‌کرد هر ۹ نسخه را در اختیار مجله کلک قرار داده بود تا همراه با مطلبش چاپ شود، اما نشد. م. ن.
۲ - رک به هوشنگ گلشیری، نگاهی به حیات خود، چشم‌انداز (گهنامه چاپ فرانسه - پاریس)، شماره ۸، زمستان ۱۳۶۹. م. ن.



(وزیری که توانسته یا نخواسته بود امضای زیادی جمع‌آوری کند از خانم دانشور خواهش کرد پای ورقه او را امضا کند. نه ورقه جلال را.)
برگ شماره ۹ - (نادر ابراهیمی)، متوجه آتشی، م.ا. به آذین، سیاوش کسرای، سایه.

با این که تعداد امضاهای این ۹ ورقه «اعلامیه» یا «بیانیه» به پنجاه و دو رسیده بود، اما مسلماً از همان هفته اول - یعنی حتی پیش از این که ثلثی از امضاها را بگیریم دستگاه دولت از قضیه مطلع شده بود. بنابراین پیشدستی کرد و رسماً از خیر تشکیل کنگره نویسندگان گذشت.^(۱)

xalvat.com

۱ - رضا پراهنی در همین رابطه (در رابطه با کنگره نویسندگان و شاعران) می‌نویسد:
«... مسئله‌ای که من دقیقاً به یاد ندارم و امیدوارم دیگران برای اطلاع عموم روشن کنند، این است که آیا دولت می‌خواست در همان اواخر سال ۴۶ کنگره خود را تشکیل دهد و یا در سال بعد، آثای سپانلو در این باره می‌نویسد:

«با این که تعداد امضاهای این ۹ ورقه «اعلامیه» یا «بیانیه» به پنجاه و دو رسیده بود، اما مسلماً از همان هفته اول یعنی حتی پیش از این که ثلثی از امضاها را بگیریم، دستگاه دولتی از قضیه مطلع شده بود، بنابراین پیشدستی کرد و رسماً از خیر تشکیل کنگره نویسندگان گذشت.»
نصیر من این است که دولت می‌خواست این کنگره را در آبان‌ماه برگزار کند، به دلیل این که هم نولد شاه و هم پسرش در آن ماه اتفاق افتاده بود. همان‌طور که بعدها همیشه کنگره را در همان ماه برگزار کرد. به گمان من دولت اعلام کرده بود که کنگره‌ای در سال آینده برگزار خواهد کرد، همچنان‌که برگزار هم کرد. منتهی دعوت‌شدگان عضو کانون از شرکت در آن کنگره خودداری کردند.

در حاشیه مقدمهٔ ظل‌الله چاپ ابجد، سال ۵۴ نیویورک، اشاره‌ای به دعوت‌شدگان به کنگره آمده است. آن را در اینجا نقل می‌کنم، با توضیح مختصر.

«اول بیست نفر را دعوت کردند. بعد تخفیف دادند و به دوازده نفر. بعد به هشت نفر، و بعد به شش نفر و بعد به چهار نفر. اسم من در هر پنج مورد جزو لیست بود. و در نوبت آخر پهلبد، برای ما چهار نفر، احمد شاملو، نادر نادرپور، مهدی اخوان ثالث، و من، نامه خصوصی نوشته بود. و این، آن نامه است تا شما به درجهٔ وفاحت دستگاه پی ببرید. ما هیچ‌کدام نرفتیم.

دو روز قبل از شروع کنگره، آقایان احمد شاملو و نادر نادرپور و من، در کافهٔ فناوی با هم ملاقات کردیم. در آن زمان سبب همکاری دوستانه‌ای که برای ادارهٔ شب‌های شعر خورده به پیشنهاد شاملو، کرده بودیم، روابط ما سه تن بسیار حسنه بود. بحث مختصری راجع به ماهیت کنگره کردیم. به آقایان اخوان ثالث دستوری نداشتیم. تصمیم گرفتیم نرویم. و نرفتیم.

راستی را که نیمی از امضاکنندگان متن می‌دانستند که آن اعلامیه سالبه به انتفای موضوع است و دیگر منتشر نخواهد شد. لکن ما هم‌چنان به جمع‌آوری امضا بعد از خبر لغو کنگره و تشکیل جلسه‌های تقریباً هر روزه‌مان ادامه می‌دادیم، زیرا اکنون به یک تجمع دائمی از اهل قلم می‌اندیشیدیم که فکر آن در بیانیه اول اسفندماه ۴۶ مطرح شده بود. اگر برای نخستین بار، بیش از پنجاه نفر نویسنده و هنرمند این کشور می‌توانستند در مورد ویژه‌ای، اشتراک نظر یابند شاید می‌شد که از این هماهنگی چون تخته پرشی، به سوی تشکیل (یک اتحادیه آزاد و قانونی) از نویسندگان کشور، پرواز کرد. این موضوع را در جلسات کوچک‌مان پختیم و سرانجام برآن شدیم که تمام امضاکنندگان متن بیانیه و هواداران تازه آن را به یک جلسه بزرگ فراهوانیم.

در اواسط اسفندماه ۴۶،^(۱) مهمانی بزرگتری در خانه جلال آل‌احمد که مرجعیت بیش‌تری داشت برپا شد. در این جلسه جلال آل‌احمد مسئله را طرح کرد و البته از قول ما جوانها (زیرا که چون همواره متهم می‌شد به ریاست‌طلبی و شیخوخیت و سریدپروری، می‌کوشید حرف‌هایش را به شکل تأیید پیشنهاد دیگران عنوان کند) و پیشنهاد کرد که اتحادیه یا انجمنی از اهل قلم کشور تشکیل شود و بر اساس اصولی که در همان بیانیه اول اسفند به توافق همگان رسیده است به فعالیت پردازد.

با توجه به اخلاقی دمدمی یا شکاک بسیاری از دوستان، اگر آن توافق قبلی وجود نداشت، ممکن بود اندیشه تشکیل کانون نویسندگان مدت‌های مدید در همان بحث‌های مقدماتی گرفتار شود. به هر حال حاضران (که حتی چند نفرشان در همین جلسه اعلامیه یا بیانیه اول اسفند را امضا کردند)، اصل پیشنهاد را پذیرفتند و سه نفر از اعضا، یعنی دکتر حاج سیدجوادی، نادر نادرپور و مرا مامور کردند که یک کمیسیون ویژه تشکیل دهیم و اساسنامه‌ای برای اتحادیه نویسندگان تنظیم کنیم و به جلسه بعدی بیاوریم. همچنین جمع به ما مأموریت داد که هنگام تنظیم اساسنامه، فعالیت اتحادیه را بر اجرای دو



هدف عمده متمرکز کنیم: اول تأمین آزادی بیان، مطابق قوانین اساسی و اعلامیه حقوق بشر (یک خواست سیاسی) دوم دفاع از حقوق قانونی اهل قلم (یک خواست صنفی).

xalvat.com

کمسیون سه نفری، از فردای آن روز به کار پرداخت. به شتاب چند جلسه تشکیل داد، و در یکی از همین نشست‌ها بود که تصمیم گرفتیم نام «کانون نویسندگان ایران» را برای تشکیلات مان پیشنهاد کنیم؛ زیرا تشکیل اتحادیه یا سندیکا به ضوابط پیچیده کشوری برخورد می‌کرد، به علاوه فراگیرتر از امکانات ما بود. در حالی که تشکیل یک کانون صنفی از امکانات قانونی تشکیل انجمن‌ها یا شرکت‌ها استفاده می‌کرد. یاد می‌آورم که نادرپور می‌گفت نام تشکیلات مان را بگذاریم «کانون نویسندگان و شاعران». اما متوجه شدیم که در آن صورت می‌بایستی نام سایر رشته‌های ادب از قبیل ترجمه و تحقیق و غیره را نیز به عنوان اصلی بیفزاییم. پس به همان نام نویسنده، به عنوان لفظ عام اهل قلم، قناعت کردیم و در یکی از مواد اساسنامه نیز توضیح دادیم که واژه «نویسنده» شاعر و منتقد و محقق و مترجم و سایر رشته‌های فعالیت قلمی را نیز در برمی‌گیرد. به هر حال این اساسنامه به سرعت تنظیم و آماده شد.

در فاصله هفته سوم اسفندماه ۱۳۴۶، که حاضران خانه آل احمد فکر تشکیل یک اتحادیه نویسندگان را تصویب کردند، تا اول اردیبهشت سال ۱۳۴۷، جلسات متعددی در خانه‌های افراد برپا شد که تقریباً در هر کدام سه نفری حضور داشتند و ماده به ماده اساسنامه پیشنهادی ما را از نظرگاه‌های حقوقی و اجتماعی حکم و اصلاح می‌کردند. در اواسط فروردین سال ۴۷، در گردهمایی خانه بهرام بیضایی کار بررسی اساسنامه به پایان رسید، اما درست هنگامی که می‌خواستیم آن را به امضای شرکت‌کنندگان در جلسه که «هیئت مؤسس» شناخته می‌شدند برسانیم و کانون را رسماً افتتاح شده بدانیم، به آذین که در تمام جلسات حضور داشته بود ناگهان اعلام کرد که این اساسنامه کافی نیست.

دهشتی پیش آمد. حقیقت آن است که بسیاری از دوستان این سویی به همکاری به آذین و همفکرانش یا چشم تردید می‌نگریستند. شواهدی که این تردید را استوارتر می‌کرد، در تمام جلسات به چشم می‌خورد. به جز شخص



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

۱۳۷ xalvat.com

به آذین، سایر نویسندگان توده‌ای موضع‌گیرهای در پهلوی داشتند. گاه خیلی انقلابی می‌شدند گاه بسیار محافظه کار. به نظر می‌رسید که تنها نفوذ شخص به آذین آنها را به این جلسات می‌کشاند. من حس می‌کردم که هر بار به آذین ایرادی می‌گیرد، آنان در باطن امیدوار می‌شوند که شاید بحث‌ها به بن‌بست بکشد و کانونی که آنها بانی‌اش نبوده‌اند اصلاً تشکیل نشود.^(۱)

و حالا همه ما از فکر این که ماجرای اعلامیه ناکام قبلی تجدید شود دهشت‌زده بودیم. بحثی پیش آمد و از به آذین خواستیم مقصود خود را از ناقص بودن اساسنامه روشن کند.

به آذین گفت که اساسنامه موجود در حقیقت برای نوهی انجمن ادبی تدوین شده است. ما باید اصول اهلام شده در بیانیه اول اسفند ۴۶ را به‌ویژه

۱- اسماعیل نوری‌علاء یکی از اعضای اولیه کانون نویسندگان ایران، که در نخستین انتخابات هیئت دبیران کانون سمت «مشی کانون» را داشت، ضمن اشاره به حضور دو خط مشی در روند شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران به نقش به آذین در شکل‌گیری کانون اشاره می‌کند، او در مطلبی با عنوان «در کانون نویسندگان پیرو خط مشی آل‌احمد بودیم»، در روزنامه کیهان شماره ۱۵۹۰۱ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۸ می‌نویسد:

«کانون ما آن‌گاه با گرفت که به آذین و کسرابی اعلامیه ما را امضا کردند و در آن عصر زمستانی به خانه آل‌احمد آمدند. کانون بر دو ستون استوار شد: آل‌احمد و به آذین. پس اگرچه به آذین جزو آن ده نفر نبود، اما تنها او بود که با شکستن دیوار ضخیم بین حزب توده و نیروی سوم و آمدن به خانه آل‌احمد امکان با گرفتن کانونی متشکل از کلیه نویسندگان مترقی ایران را ممکن کرد. ما در کانون پیرو خط مشی آل‌احمد بودیم و این صدای هم‌اوست که اکنون از اعماق خاک پیوند روشنفکر و روحانی را تنها رمز توفیق حرکت‌های اجتماعی ایران می‌داند. حزب توده ایران نیز گویا اکنون و پس از تجربه‌هایی مشترک با سایر سازمان‌های سیاسی ایران، به همین واقعیت رسیده است.»

نادر نادرپور از اعضای هیئت دبیران دوره نخست فعالیت کانون اما در زمینه جناح‌بندی‌های کانون در گفت‌وگویی که در «کیهان لندن» چاپ شد (شماره ۱۶۶۱، ص ۵۵ پنجشنبه ۱۹ ژوئن ۱۹۹۷)، می‌گوید:

«... من در کانون اول نویسندگان بودم، میان سال‌های ۴۶ و ۴۸، در این مدت عضو هیئت مدیره هم بودم. در آن زمان می‌دانید که آل‌احمد و به آذین، جناح‌داران اصلی کانون به شمار می‌رفتند، ما در میان دو جناح، یک جناح بیانه تشکیل داده بودیم، من و توری‌علاء و هوشنگ وزیری و عده‌ای دیگر...»

درباره دفاع از آزادی بیان و قلم بدون حصر و استثنا، واضح تر و مشروح تر، تدوین کنیم و به امضای همه برسانیم. در حقیقت اساسنامه ما احتیاج به یک مرامنامه دارد. و این حرف به موقع خود درست بود...

حالا این سویی ها به هول و ولا افتاده بودند که در این پیشنهاد چه توطئه ای نهفته است. این بار آل احمد پا در میانی کرد و به خود به آذین پیشنهاد کرد که مرامنامه را بنویسد و به جلسه بعدی بیاورد.

روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷، در جلسه شلوعی در خانه آل احمد، به آذین متنی را که نوشته بود قرائت کرد و پس از بررسی حاضران با اصلاحات لازم زیر عنوان «درباره یک ضرورت» به تصویب رسید. حاضران پای مرامنامه و اساسنامه را صبح گذاشتند و کانون نویسندگان ایران از آن لحظه به بعد، رسماً فعالیت خود را آغاز کرد.

بنابر پیش بینی اساسنامه، ۴۹ تن از امضاکنندگان بیانیه اول اسفند سال ۴۶ - که در جلسه حضور داشتند - هیئت مؤسس نامیده شدند و از میان آنها کمیسیونی مأمور شد که مقدمات انتخابات هیئت دبیران کانون را، مطابق اساسنامه، فراهم آورد. یک دو هفته بعد، در خانه جعفر کوش آبادی انتخابات هیئت دبیران انجام شد.

xalvat.com

در گفتگوهای مقدماتی، راجع به نامزدها، هیئت دبیرانی را در نظر می آوریم که حتماً در آن آل احمد و به آذین، به عنوان نمایندگان دو جناح فکری، حضور داشته باشند. اما آل احمد نامزدی خود را نپذیرفت و اعلام داشت که از آنجا که از لحاظ خط مشی سیاسی با پیش تر اعضای کانون مخالف است، «تا آنجا که ممکن است سر آنها را بشکند» بهتر است امثال او (و البته به آذین) دواطلبانه در هیئت دبیران شرکت نکنند و کار مدیریت کانون به دست جوانانی، که زحمات اصلی تشکیل آن را کشیده اند، سپرده شود. وانگهی خود این جوانان که سابقه درگیری مرامی ندارند، می توانند به عنوان حائلی از برخورد دو دسته مرامی پیش گیری کنند. اما به آذین حاضر نشد نامزدی خود را پس بگیرد.

هوشنگ وزیری نیز کاندیدی خود را نپذیرفت و خود من که از طرف جوانترها پیشنهاد شده بودم، به نفع بیضایی از نامزدی کناره گرفتم. جریان جلسه انتخابات، خلاصه ای از اساسنامه، اصل مرامنامه (درباره



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

۱۳۹

یک ضرورت) اسامی هیئت مؤسس، و نتیجه انتخابات در «مجله آرش» (دوره دوم، شماره چهارم، سال ۱۳۴۷، به سردبیری اسلام کافلمیه) چاپ شده است و...»

xalvat.com

باقر پرهام که در فعالیت‌های دوره اول کانون حضور نداشت، با استناد به پاره‌ای اسناد، ضمن اشاره به تلاش‌های رژیم سلطنتی برای تحکیم هرچه بیش‌تر سلطه خود در «حوزه‌های فرهنگی روشنفکری» می‌نویسد،^(۱) که:

رژیم شاه «... با دستگیری وزارت فرهنگ و هنر پهلیدی، برنامه‌هایی را تدارک دید که هدف آن‌ها گسترش نفوذ فرهنگی توتالیتار خویش و ادغام هرچه بیش‌تر حوزه‌های روشنفکری در چارچوب نظام سیاسی پهلوی بود. چهره‌ای که در رأس همه این‌گونه اقدامات قرار داشت و می‌بایست تمامی این روش‌ها را به سوی تثبیت نظم فرهنگی دلخواه پهلوی رهبری کند همسر شاه بود که جمعی از عوامل فرهنگی دست‌آموز دربار دورویس او را فراگرفته بودند و به‌عنوان عوامل اجرایی به پیش‌برد هدف‌های رژیم کمک می‌کردند. از جمله سرشناس‌ترین و مستقیماً شناخته شده‌ترین‌شان شجاع‌الدین شفا بود که امور فرهنگی دربار پهلوی را سامان می‌داد.

اینان برنامه‌هایی را طرح‌ریزی کردند که شکل گسترش یافته آن‌ها بعدها در جشن‌های هنر شیراز و دیگر جشنواره‌ها و سمینارهای ملی، منطقه‌ای و جهانی تبلور شد. از جمله نخستین این‌گونه برنامه‌ها، برنامه «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» بود که می‌بایست به سرمدنداری شجاع‌الدین شفا راه را برای به خدمت گرفتن هرچه بیش‌تر اهل قلم ایران در دستگاه فرهنگی نظام توتالیتار پهلوی هموار کند. صحبت تشکیل این کنگره در اواخر سال ۱۳۴۶ مطرح شد.

اما در جبهه دیگر، یعنی در جبهه مردم، روشنفکران متمهد و بیدار، بی‌کار نشسته بودند. از یک سو توفان، در دل دریای آرام، در حوزه‌های دینی و

۱- نوشته باقر پرهام به مطلب محمدعلی سپانلو می‌ماند، با این تفاوت که باقر پرهام نکات و توضیحاتی بر آن افزوده است، به همین دلیل گوشه‌هایی از نوشته باقر پرهام حذف شده است، و بیش‌تر قسمت‌هایی که نکات و توضیحات اضافی دارد، آورده شده است. م. ن



مدارس مذهبی در حال شکل‌گرفتن بود، از سوی دیگر، مبارزه در دانشگاه‌ها و مدارس عالی، و مقاومت در حوزه‌های روشنفکری، هر چند محدود و به صورت منفی، ادامه داشت. شکل مؤثر و عملی مقاومت برخاسته از حوزه‌های روشنفکری، که به تأسیس هسته‌های انقلابی و رزمنده انجامید، نیز البته راه خود را می‌پیمود و به نتایجی که همه می‌دانیم منتهی شد. تأسیس کانون نویسندگان ایران را باید در رابطه با همین اوضاع و وجود محافل و هسته‌های معدود ولی مقاوم روشنفکری جدید، که می‌کوشیدند در برابر هجوم همه‌جانبه نظام توتالیتر پهلوی بایستند و جذب جریان مسلط روز نشوند جست‌وجو کرد. البته فکر تأسیس اتحادیه‌ای برای اهل قلم در یکی از همین گردهمایی‌های هفتگی نویسندگان با جلال آل‌احمد در «کافه فیروز» عنوان شد. اواخر سال ۱۳۴۶ بود و صحبت از تشکیل «کنگره شعرا، نویسندگان، و مترجمان ایران» که رژیم شاه می‌خواست به عنوان تظاهری از همکاری اهل قلم باخود به راه اندازد.

xalvat.com

البته چنان‌که گفتیم، پیش از آن سانسور و اختناق شدید شده موجبات نگرانی نویسندگان و روشنفکران را فراهم آورده بود. حتا پیش از آن تاریخ کوشش‌هایی شده بود تا اعلامیه‌ای به امضای نویسندگان و اهل قلم و در اعتراض به سانسور منتشر شود.

جلال آل‌احمد و دکتر ساعدی مبتکر این اقدام بودند که انگیزه آن، توقیف هفته‌نامه «بارو» (شاملو - رویایی) بود و به جایی نرسید زیرا از یک سو جمعی از اهل قلم به رعایت احتیاط آن اعلامیه را امضا نکردند و از سوی دیگر کل اقدام با وعده و وعید دستگاه و ارجاع کار به کمیسیون گذشت و نتیجه‌ای به دست نداد.^(۱) با این همه نگرانی از توسعه اختناق و سانسور، و اندیشه ضرورت اقدام برضد آن، کم‌وبیش وجود داشت و در محافل و «پاتوق»های روشنفکری به بحث گذاشته می‌شد.

ماحصل گفت‌وگوی جمعی از روشنفکران با جلال آل‌احمد در آن جلسه «کافه فیروز» در اواخر زمستان ۱۳۴۶، این شد که اولاً باید «کنگره شعرا و

۱ - آرش، شماره ۱۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۷، ص ۷. بنایه اظهار چندتن از شاهدان عینی و اقدام‌کنندگان در آن ماجرا، آقای به‌آذین از جمله احتیاط‌کنندگان بردند. ب. پ



نویسندگان و مترجمان ایران را که رژیم سرگرم تدارک آن بود تحریم کرد؛ ثانیاً باید تبادل نظر را برای متشکل کردن اقدام نویسندگان ایران برضد سانسور ادامه داد. در آن جلسه عده حاضر عبارت بودند از: جلال آل احمد، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو، بهرام بیضایی، نادر ابراهیمی، فریدون معزی مقدم، اسماعیل نوری هلاء، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، و احتمالاً یکی دو تن دیگر و....

xalvat.com

و در مخالفت با «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» و در ضرورت لغو سانسور و دفاع از آزادی بیان و اندیشه و تأسیس اتحادیه‌ای از اهل قلم متنی تهیه می‌شود، متن «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» در جلسه‌ای که در منزل محمدعلی سپانلو تشکیل شد به امضای ۹ تن از حاضرین رسید.^(۱)

«بیانیه درباره کنگره نویسندگان» که با اقدام و پیگیری ۹ تن تهیه و به امضای خود آنان رسیده بود. در طول اسفند ۱۳۴۶ و اوایل فروردین ۱۳۴۷ به دیگر نویسندگان و شعرای علاقه‌مند به این اقدام نیز عرضه شد و کسانی که با آن موافق بودند بیانیه را امضا کردند. شکل کار، چنان‌که قبلاً گفتیم این بود که ۹ تن بنیادگذار این اقدام بیانیه مذکور را در ۹ نسخه ماشینی بین خود تقسیم کردند و هر یک از آنان مأمور مذاکره و جلب موافقت عده‌ای از اهل قلم ایران شد. در مجموع، تا اوایل فروردین ماه ۱۳۴۷ که امضاکنندگان برای بحث عمومی درباره تأسیس کانون گرد آمدند ۵۲ نفر آن بیانیه را امضا کردند.

امضای نه نفر متکرران این اقدام در هر ۹ نسخه تکرار شده. تاریخ این امضاها اول اسفندماه ۱۳۴۶ است. در حالی که امضاکنندگان دیگر هر کدام فقط یکی از نسخه‌های ۹ گانه را امضا کرده‌اند. تاریخی که برخی از امضاکنندگان در پای امضای خود گذاشته‌اند چگونگی پیشرفت کار را تا حدودی نشان می‌دهد. امضاکنندگان این بیانیه عبارتند از:

۱- با امضای چنین اعلامیه‌ای، برخی مانند عباس پهلوان مخالفت و بعضی نیز مانند غلامحسین ساعدی ضمن تأیید اصولی نظر می‌دهند که مسئله محتاج بحث و گفت‌وگری بیش‌تری است و با تشکی که در بین اهل قلم وجود دارد باید مقدمات کار را دقیق‌تر فراهم کرد. ب. ب.



نام و نام خانوادگی	تاریخ امضا (سال)
جلال آل احمد، داریوش آشوری، نادر ابراهیمی، بهرام بیضایی، محمدعلی سپانلو، اسلام کاظمیه	
فریدون معزی مقدم، اسماعیل توری علاء، هوشنگ وزیری	۱۲/۱
احمد اشرف	۱۲/۱
خانم فریده فرجام، محمود مشرف آزاد تهرانی	۱۲/۳
محمود اعتمادزاده (به آذین) ^(۱) ، منصور اوجی، محمد کلباسی، هوشنگ گلشیری	۱۲/۸
رضا براهنی، سیاوش کسرای	۱۲/۹ xalvat.com
هوشنگ ابتهاج	۱۲/۱۰
شمس آل احمد، متوجهر آتشی، بیژن الهی، احمدرضا احمدی، بهرام اردبیلی	بدون تاریخ
عبداله انوار، اکبر رادی ^(۲) ، روئین پاکباز، فریدون تنکابنی، محمدرضا جودت.	
علی اصغر حاج سیدجوادی، محمد حقوقی، اسماعیل خوبی، موسوی خامنه‌ای، علی اصغر خیره‌زاده.	
سیمین دانشور، رضا داوری، نصرت رحمانی، یداله رؤیایی، محمد	

۱ - «کار امضا گرفتن از آقایان محمود اعتمادزاده (به آذین) - سیاوش کسرای - امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) و مترجم آتشی به نادر ابراهیمی واگذار می‌شود. ایشان نخست به سراغ آقای امیر هوشنگ ابتهاج در «سیمان تهران» می‌رود. گفت‌وگو با ابتهاج به جایی نمی‌رسد و وی می‌گوید اگر به آذین امضا کند من و کسرای هم امضا خواهیم کرد. نادر ابراهیمی به سراغ به آذین می‌رود. جلسه اول نتیجه‌ای نمی‌گیرد زیرا به آذین می‌گوید «من کنار آل احمد نمی‌ترانم بنشینم». اما در جلسه دوم، پس از بحث و گفت‌وگوی بسیار و تذکر این مطلب که بالاخره این کار، یعنی تشکیل کانون نا محدود زیادی پیش رفته و جمع قابل توجهی اعلامیه را امضا کرده‌اند بهتر است ایشان، یعنی آقای به آذین نیز، با دیگران هم‌دلی و همراهی نشان بدهند، به آذین در تاریخ ۴۶/۱۲/۸، یعنی یک هفته بعد از جمع‌آوری امضاها، نخستین، بیانیه مذکور را امضا می‌کند و به دنبال به آذین ابتهاج و کسرای نیز بیانیه را امضا می‌کنند و...» ب. پ.

۲ - نام اکبر رادی در میان اسامی ای که محمدعلی سپانلو به عنوان امضاکنندگان بیانیه آورده، نیامده است. م. ن.

xalvat.com

زهری.

غلامحسین ساعدی، احمد شاملو، منوچهر شیبانی، مهرداد صمدی، منوچهر صفا، پرویز صیاد.

باقر عالیخانلی، غزانه علیزاده، جعفر گوش آبادی، سیروس مشفق، بهمن محمصن، حمید مصدق، نادر نادریپور.^(۱)

با جمع شدن این امضاها و ادامه دیدارهای امضاکنندگان با هم در منازل برخی از افراد سرشناس، قرار بر این گذاشته می‌شود که امضاکنندگان بیانیه به عنوان اعضای مؤسس «کانون نویسندگان ایران» یکجا جمع شوند و گفت‌وگوهای رسمی خود را برای انجام این کار آغاز کنند. مجله آرش که آن روزها به سردبیری اسلام کاظمیه منتشر می‌شد در شماره ۱۷ خود (شماره چهاردهم دوره دوم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۷) در این زمینه و چگونگی تأسیس کانون نویسندگان و تشکیل نخستین جلسات آن چنین می‌نویسد:

اولین جلسه رسمی هیئت مؤسس کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۴۷/۱/۱۵^(۲) تشکیل شد و طی پنج جلسه بحث و گفت‌وگو مطالبی که از این پس نقل خواهیم کرد به تصویب رسید.

آرش سپس تعداد اعضای هیئت مؤسس کانون را ۴۹ نفر ذکر کرده و اسامی آنان را در همان شماره آورده است. تطبیق اسامی ذکر شده در آرش با امضاهای موجود در پای «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» نشان می‌دهد که تعداد موافقان با حرکت کانون، که علی‌الاصول می‌بایست اعضای مؤسس کانون شمرده شوند، بیش از ۴۹ نفر بوده است. معلوم نیست به چه دلیل اسم ۱۴ نفر از امضاکنندگان «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» در مقاله آرش از قلم افتاده است. این عده اخیر عبارتند از: منصور اوجی، روئین پاکباز، محمدرضا چودت، محمد حقوقی، مهرداد صمدی، رضا داوری، پرویز صیاد، باقر

۱- آقای اشرف فقط یکی از نسخه‌ها را امضا کرده است. آقای برامنی در پای امضای خود تاریخ ۴۶/۱۱/۹ را ذکر کرده‌اند. چون در آن تاریخ هنوز بیانیه‌ای تدوین و امضا نشده بود تاریخ حقیقی امضای ایشان باید احتمالاً ۴۹/۱۲/۹ باشد. ب. پ
۲- آرش تاریخ ۴۵/۱/۱۵ نوشته، که اشتباه است. (ب. پ)



صالحیخانی، محمدکلباسی، هوشنگ گلشیری، موسوی خامنه‌ای، بهمن محمصص.^(۱)

xalvat.com

در نخستین جلسات رسمی کانون که از ۱۵/۱/۴۷ تا پنج جلسه ادامه داشته، علاوه بر تصویب اساسنامه کانون و تدوین منشوری تحت عنوان «دربارۀ یک ضرورت» نخستین انتخابات کانون نیز انجام گرفته است. متن پیشنهادی اساسنامه کانون توسط داریوش آشوری و محمدعلی سپانلو تهیه شده بود و متن منشوری که تشکیل کانون نویسندگان ایران را رسماً اعلام می‌داشت توسط آقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین)^(۲) در نخستین انتخابات کانون که طی همین جلسات انجام شد^(۳) و... به پیشنهاد آقای محمود اعتمادزاده فکر انتخاب ریسی برای کانون در همان جلسات مطرح می‌شود و پس از صلاح‌دیدهای لازم سرانجام خانم دکتر سیمین دانشور از بین اعضای هیئت دبیران به این عنوان انتخاب می‌شوند.^(۴) و...

گویا بعد از تصویب اساسنامه و منشور و انجام انتخابات کانون در طی همین جلسات بود که پیشنهاد برقراری ارتباط با نویسندگان مذهبی (از جمله شادروان طالقانی^(۵) و شریعتی) و جلب همکاری آنان با کانون نویسندگان ایران توسط جلال آل‌احمد مطرح شد که به علت مخالفت عده‌ای به جایی

۱- از نصرت‌اله نویدی، نویسنده سگی در خرمینجا، که در سن ۵۹ سالگی به علت ابتلا به بیماری سرطان درگذشت، نیز به عنوان یکی از اعضای بنیانگذار کانون نویسندگان یاد شده است. (ر.ک به: کیومرث نویدی، «آبادی از نویسنده سگی در خرمینجا»، نشریه دیدار (چاپ آلمان)، سال اول، شماره ۲، سال ۱۳۷۶).

۲- گویا آقای نادر نادرپور در تدوین این متن، به‌ویژه در بخشی از آن که مربوط به حقوق مؤلف است، همکاری داشته. ب. پ.

۳- گویا جلسه انتخابات در منزل آقای جعفر کوشی‌آبادی برده است. ب. پ.

۴- آرش، همان شماره صفحه ۹ ب. پ.

۵- گفته شده است که آیت‌اله طالقانی و جلال آل‌احمد پسر عمو بودند، و جدا از این جلال احترام خاصی برای آیت‌اله طالقانی و علی شریعتی قائل بود، و هر دو آنها را از خانواده اهل قلم می‌دانست. (سید نصرالدین نیز جد بزرگ طالقانی و آل‌احمد است و مقبره او در خیابان خیام تهران، و به نام امام‌زاده سید نصرالدین شهرت دارد). (برگرفته از هفته‌نامه ایران تایمز، چاپ واشنگتن دی. سی، امریکا).



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

۱۴۵

نرسید و جلال مجبور شد به منظور پرهیز از ایجاد اختلاف پیشنهاد خود را پس بگیرد.^۱

شمس آل احمد نیز درباره چگونگی شکل گیری «کانون نویسندگان ایران» می نویسد:

«پس از انقلاب سفید شاه در سال ۱۳۴۲، یک جنگ درونی درباری در گرفت. اعضای خاندان اقتادند به جان هم. اشرف همشیره دولوی محمدرضا با فرزندان به طور موقت شلتاق هایشان در سیاست و تجارت محدود شد. فرح پهلوی که در غیاب اشرف، خواهر شوهر، فضایی برای تنفس پیدا کرده بود، شد حامی هنرمندان، و لقب ملکه هنرپرور را برای خویش ثبت کرد. بلند پروازی های پرخرجی مثل تغییر منزل شاه از سعدآباد به نیاوران، مثل برنامه ریزی تاجگذاری و آن مضحکه تخت جمشید، و از جمله فکر تشکیل یک کنگره جهانی از نویسندگان در تهران ایشان را به وسوسه انداخت. در سال ۱۳۴۶، با یک برنامه ریزی وسیع با مدد شجاع الدین شفا - مشاور فرهنگی دربار - و زین العابدین رهنما مدیر قدیمی روزنامه ایران و مدیر و رئیس انجمن نویسندگان ایران (که دم و دستگاهی در بلوار الیزابت - حالا بلوار کشاورز است) و گروهی دیگر از قلم به مزدان دربار حتا دعوتنامه های اعضای ایرانی و خارجی هم پخش شد. از گروه بسیاری از نویسندگان عضو «پن کلاب» ینگه دنیا - مثل آرتور میلر و چامسکی - از نویسندگان پیشگام اروپایی مثل ژان پل سارتر و آندره مالرو، از نویسندگان روس و دیگر نقاط جهان دعوت شد.

جلال اولین نفری بود که خطر را دریافت. در حالی که تمام اهل قلم آن زمان یا دم شان گردو می شکستند که به زودی هم نشین و جلیس بزرگان اهل قلم عالم خواهند شد، و به انواع تشبثات حقیر متوسل می شدند که نامشان، جزو اعضای آن کنگره باشد. جلال یک تنه افتاد میدان. و در همان پاتوق کافه فیروزش، خطر را با چند تن از نویسندگان جوان هم دوره اش در میان گذاشت. از اعضای آن روز مجلس، اینها در بادم سائده اند: غلام حسین ساعدی، اسماعیل نوری علاء، اسلام کاظمیه، سپانلو و... (واقعاً بادم نیست، احتمالاً یک دونفر دیگر هم بودند). پیشنهاد کرد دو کار باید کرد. اول تحریم شرکت در آن کنگره. دوم ارتباط گرفتن با نویسندگان جهانی و آنها را بر حذر داشتن که در دام یک دیکتاتوری، حیثیت خود را معامله نکنند. بچه ها هم موافق بودند.

جلال روی یک صفحه دفتر خشتی، چند خط تحریر نامه را نوشت. داد بچه‌ها خواندند. و امضا کردند. بعد کاغذ را داد دست نوری علاء، که جوان‌ترین عضو جمع بود. به او سفارش کرد، خیال نکن این عبارات آیات آسمانی است، هر طور می‌دانی اصلاحش کن. و آن را در چند نسخه تایپ کن و پس فردا بیاور. نوری علاء برادر زن سپانلو است و داماد دکتر شمس‌الدین جزایری. (که آخوندزاده بود، و مدت‌ها وزیر فرهنگ) و آن ایام کارمند سازمان برنامه بود. و صفحات ادبی مجله فردوسی را - که عباس پهلوان عرقش را می‌ریخت - تنظیم می‌کرد. جوان باشور و پرتحرکی بود و الحق که آن وظیفه را به نیکوترین و در سریع‌ترین زمان انجام داد. و در نشست بعد کافه فیروزمان - هفته‌ای سه بار - اصل دست خط جلال و پنج یا شش نسخه تایپ شده را آورد. و داد دست جلال. و جلال آن نسخه‌ها را به امضای اعضای حاضر رساند. و هر کدام را دست یکی از اعضا سپرد. که تا دو روز دیگر، از هر کس می‌دانید و می‌توانید امضا بگیرید. این عمل هم انجام شد. جمع امضاها به چهل نفر رسید. اصل دست خط جلال نزد من بود که فرما شد. در رواق آن را نگاه می‌داشتم. اما پنج یا شش نسخه تایپ شده دست من، اسلام، سپانلو، نوری علاء و ساعدی قرار گرفت. که پس از امضا، همه را دادیم جلال. و جلال هم داد دست خود نوری علاء. (که یکی از اعضای دوره اول هیئت مدیره کانون نویسندگان هم شد). گزارش دکتر باقر پرهام را از چگونگی تشکیل کانون نویسندگان دیده‌ام. او خودش طلبه فاضلی بود. اما بی‌خبر از مقدمات و مقارنات. (الآن سر آن ندارم که اشتباهات او را نشان دهم).

اوایل شهریورماه ۱۳۴۶، تحریرنامه نویسندگان ایرانی تایپ و زیراکس شد، در سطح محدودی پخش شد، دربار و حکومت - با آن همه آهن و تلبش - جا زد. و دو هفته بعد خبر رسمی منتشر شد که کنگره نویسندگان جهانی که قرار بود تا آخر سال تشکیل شود، تا اطلاع ثانوی به تعویق افتاد. (اطلاع ثانوی هم هنوز منتشر نشده است) حکومت آنقدر پوک و پیژوری بود که در برابر یک شب‌نامه طوری با چهل امضا به وحشت افتاد. و برنامه نمایشی ملکه هنرپرور و بادمجان‌های دور قاپ، دست نخورده، سرفسره مقدمات جشن‌های تاجگذاری و دوهزاروپانصد سال ماسید. یا به تعبیری مالیدا

این واقعه عقباتی داشت آموزنده، برای همه جوان‌ها حتا برای خود



جلال. جوان‌ها همه دلگرم. و حکومت شدیداً ترس خورده. و ساواک مأمور به تنبیه یا تطمیع یا تبعید یا حذف کارگردانان این «امر» «ضدملی» و «ضدانقلابی»

... و xalvat.com

اول: دلگرم شدن چهل نفر اعضای اولیه امضاکننده تحریم کنگره قلابی و نمایشی که از تمام غشاهای فکری در آن جمع بودند. افرادی چون طاهره صفارزاده و یا موسوی گرمارودی و نعمت آوزم که جنبه‌های شدید مذهبی داشتند. و از این طرف افرادی چون لیدران فرهنگی حزب توده مثل به‌آذین، کسرائی، تنکابنی و... و گروه بسیار دیگری که مسایل و مصیبت‌های مسلکی یا مشربی برایشان هنوز مطرح نبود. همین امر آنان را وادار ساخت که دور هم جمع شوند. اساسنامه بنویسند و کانون نویسندگان را علناً اعلام کنند. «تالار قندریز» رو بروی دانشگاه جای تجمع آنان شد. که هر هفته گرد آمدند. و در کمتر از سالی، بزرگترین مراسم تجلیل را - در سالگشت مرگ نیمایوشیج - برای او در آملی تئاتر دانشگاه تهران (دانشکده هنرهای زیبا) به عنوان اولین کار جمعی و نمایشی خود برقرار کردند.

دوم: وحشت شدید ساواک از این تشکل، و یورش که از چند جهت به فرد فرد افراد کانون آوردند. کسانی مثل موسوی گرمارودی، تنکابنی، سلطانی، به‌آذین به بهانه‌های پوچ انتشار فلان شعر یا کتاب زندانی شدند. کسانی مثل داریوش آشوری، هوشنگ وزیری، اسماعیل نوری‌علاء به شغل و پستی در سازمان برنامه یا وزارت امور خارجه تطمیع گشتند. کسانی هم به عنوان محرک این شیطنت‌ها، در مظان آن قرار گرفتند که یا دستگیر شوند و یا حذف. جلال از این زمره افراد بود. (پیوست شماره ۷)



xalvat.com

عارف قزوینی

طرح از مرتضی ممیز، کتاب چهار شاعر آزادی



فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران دوره اول، سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹

xalvat.com

کانون نویسندگان ایران در دوره کوتاه فعالیت خود در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹، علاوه بر «فعالیت‌های درونی»، «فعالیت‌های بیرونی»ی قابل توجه‌ای نیز داشت. (۱)

در میان گزارش‌ها و اسنادی که در اختیار نگارنده است، گزارش محمدعلی سپانلو کامل‌ترین است. سپانلو می‌نویسد (۲):

«پس از تشکیل کانون، مجمع عمومی بی‌درنگ اجرای دو برنامه را به هیئت دبیران مأموریت داد. برنامه اول اقدام برای ثبت کانون در اداره ثبت شرکت‌ها بود زیرا که اساسنامه کانون را مکلف می‌کرد که یک سازمان علنی و در کادر قانون باشد. برنامه دوم اجرای جلسات سخنرانی و شعرخوانی بود. در مورد برنامه اول تمام فشارها و دوندگی‌ها به عهده منشی کانون اسماعیل نوری علاء نهاده شد. اما کار به سادگی پیش نمی‌رفت. از همان آغاز، هیئت دبیران به خاطر ترکیب نامتجانس اعضا، کند عمل می‌کرد. مثلاً برای دادن تقاضا به ثبت شرکت‌ها لازم بود که مشخصات کامل هیئت دبیران و اسناد

۱ - شاید بهتر می‌بود در این بخش فعالیت‌ها از همان سال ۱۳۴۵ دنبال می‌شد، اما به این دلیل که در فصل‌های دیگر کتاب به فعالیت‌های اهل قلم در راه شکل‌دهی کانون در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ اشاره شده، از تکرار آن‌ها خودداری شده است.

۲ - محمدعلی سپانلو، خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران، ۱۳۴۹ - ۱۳۴۶، مجله کلک، شماره ۳ (ص ۲۳۰ تا ۲۳۳)، تیرماه ۱۳۴۹.

لازمی چون گواهی عدم سوء پیشینه در پرونده‌ای به اداره مربوطه تسلیم گردد. ولی به آذین از تهیه گواهی عدم سوء پیشینه خودداری می‌کرد و آن را تقریباً دون شان خود می‌دانست. خودداری به آذین پنج ماه تمام به طول انجامید و بالاخره وقتی که پرونده تقاضا تکمیل و به ثبت شرکت‌ها داده شد، دستگاه دولت آن قدر با افکار آزادی خواهانه کانون (که البته در کادر قوانین اساسی بود) آشنا شده بود که تقاضای ما را در همان جا مسکوت نگه دارد.

هیئت دبیران فعالیت‌های دیگری هم کرد. از جمله چون اعلام شد که در مجلس شورای ملی لایحه «حق مؤلف» مطرح شده است، اسماعیل نوری علاوه به نمایندگی هیئت دبیران، به مجلس مراجعه کرد و پیشنهاد داد که در تنظیم آن لایحه، نظر مشورتی کانون پرسیده شود. در کمیسیون مجلس خانم هاجر تربیت که معلم قدیمی نوری علاوه از آب درآمد بود کوشید تا کمیسیون را به شتیدن پیشنهادهای کانون ترغیب کند. لایحه حق مؤلف که از تصویب مجلس گذشته و امروز اعتبار قانونی دارد، مثنی است که وسیله چند نفر از حقوقدانان کانون نویسندگان ایران تهیه و توسط منشی کانون به کمیسیون مجلس داده شده است. متن پیشنهادی ما جایگزین لایحه ناقص دولت شد که سرسری فقط به امر نویسندگی پرداخته بود و حقوق مربوط به تابلوهای نقاشی، مجسمه‌ها، موسیقی، سینما و از این دست را در نظر نگرفته، حتا تعریف مشخصی از «اثر هنری» به دست نداده بود.

در مورد اجرای سخنرانی‌ها، کانون نویسندگان ایران که نمی‌توانست سالن‌های عمومی را به دست آورد، با اداره کنندگان «تالار قندریز» به توافق رسید که جلسات خود را در سالن کوچک آن، روبروی دانشگاه تهران، برگزار کند. مسئولان این تالار با کمال گشاده‌دستی امکانات خود را در اختیار کانون گذاشتند و تا یک سال و اندی بعد که شهربانی آنان را از واگذاری تالار به کانون نویسندگان منع کرد به این همکاری ادامه دادند و سپاس کوچک ما از همکاری آنان، خرید یک کولر برای این تالار بود.

چند سخنرانی در تالار قندریز طی یکسال به قرار زیر انجام شد: دو جلسه به آذین درباره «نویسنده و آزادی» سخنرانی کرد^(۱) که در پایان هر دو

۱ - محمود اعتمادزاده (به آذین)، «نویسنده و آزادی»، سخن سخنرانی در جلسه پنجم

جلسه میان حاضران درباره موضوع بحث شد. یک جلسه داریوش آشوری درباره «صورت نوعی تمدن غرب و وضعیت ما در مقابل آن» سخنرانی کرد. سپس انتخابات دوره دوم هیئت دبیران انجام گرفت. در دوران تصدی این هیئت (که بعد به ترکیب آن خواهیم پرداخت) رضا سیدحسینی یک جلسه درباره «پل تیزان» سخنرانی کرد.

در دی ماه ۱۳۴۷ دوستان کانون توانستند دکتر میرفندرسکی رئیس وقت دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران را قانع کنند که تالار دانشکده را برای اجرای یک برنامه در سالگرد درگذشت تیمایوشیچ در اختیار کانون بگذارد. جریان کامل تمام گردهمایی‌ها به همت منشی کانون، روی توارها ضبط یا صورت جلسه شده است. و من گزارش کوتاهی از «شب نیما یوشیچ» و متن حرف‌های جلال آل احمد را، در این شب، که از روی نوار پیاده شده بود، در نامه کانون نویسندگان ایران (شماره اول، سال ۱۳۵۷) چاپ کرده‌ام. شب نیما در دیماه ۴۷ یکی از زیباترین اجتماعاتی بود که از طرف اهل قلم تشکیل شده است. در آن شب بیش تر اعضای کانون گوشه‌ای از کار را به دست گرفتند و نمودی کردند، از جمله شاملو که تنها فعالیتش، در فصل اول کانون نویسندگان، شرکت در آن شب و خواندن چند شعر نیما بود. به هر حال «شب نیما»^(۱) پیش درآمدی بود برای شب‌های شعر که نه سال بعد (۱۳۵۶) در انجمن ایران و آلمان، علی‌الاصول با شکوه و گستره بیش تری برگزار شد (راقم مطور در آن زمان در ایران نبوده است).^(۲)

xalvat.com

اسفندماه ۱۳۴۷ کانون نویسندگان، آرش، شماره ۱۹، اسفندماه ۱۳۴۷.

۱- درباره شب‌های شعر خوشه، و نیز «شب نیما» و «شب شعر انستیتو گونه» نیز مراجعه کنید به: (پیوست‌های شماره ۱ و ۲)

۲- رضا پراهنی در رابطه با «شب نیما» و «شب‌های شعر سال ۱۳۵۶» می‌نویسد:
«آقای سپانلو در مقاله خرد (گزارش ارائه شده) از شب نیما در دی‌ماه ۴۷ به تجلیل یاد می‌کند و حتی اشاره می‌کند که شاملو در آن شرکت کرد، و آن شب را پیش درآمدی برای شب‌های شعر شکوهمند انجمن ایران و آلمان می‌داند که در سال ۵۶ برگزار شد. به گمان من درست است که شب شعر نیما بسیار خراب برگزار شد، و بدیهی است که من به عنوان یکی از سخنرانان اصلی آن بزرگداشت، نمی‌توانم با برداشت آقای سپانلو مخالفتی داشته باشم، ولی اگر می‌خواهیم سابقه‌ای جدی برای شب‌های شعر انجمن ایران و آلمان پیدا کنیم، باید آن را

در اسفند سال ۱۳۴۷ دوره اول فعالیت هیئت دبیران به پایان رسیده بود و بنا بر اساسنامه، مجمع عمومی سالانه، دو تالار قندریز برای انجام انتخابات جدید، برپا شد. در این مجمع عمومی، تاگهان اختلافات حقیقی که دسته‌بندی‌های سیاسی در کانون پدید آورده بود آشکار گردید. شاید بشود گفت اولین زنگ‌های خطر به صدا در آمد. مثلاً در گزارشی که هیئت دبیران از فعالیت یک‌ساله خود به مجمع عمومی داد، مقدمه غریبی وجود داشت. دو این مقدمه از اعضای کانون خواسته شده بود که در نگارش آثارشان گوشه و کنایه و بخصوص مکتب «سبولیزم» را کنار بگذارند. و چون به چنان توصیه غیر ادبی دیکتاتورمآبانه‌ای از طرف اعضا اعتراض شد، نادر نادرپور، یکی دیگر از افراد هیئت دبیران اعلام کرد که این مقدمه را آقای به‌آذین نوشته و در جلسه خصوصی هیئت دبیران تصویب نشده است، و ایشان سرخود آن را به گزارش رسمی هیئت افزوده است. آتش به پنبه افتاد و جدل سوزانی برافروخت. آل‌احمد که همواره کوشیده بود با به‌آذین برخورد نکند، از کوره در رفت و به وی پرخاش کرد. جلسه چندبار متشنج شد، طوری که ناچار شدیم، در میانه کار، رئیس جلسه یعنی دکتر مصطفی رحیمی را که به قول خودش «کلاهش پشم نداشت» و نمی‌توانست گفتگوهای دو نفری و اعتراضات بی‌اجازه را متوقف کند، تغییر دهیم، و نادرپور را برای اداره جلسه برگزینیم که مقتدر عمل می‌کرد.

xalvat.com

آن روز جناح‌بندی‌ها مشخص شد: گروه توده‌ای، گروه آل‌احمد، و گروه سومی که پیشنهادی سیاسی نداشت. سرانجام به نیروی همین گروه سوم، مجمع عمومی، رأی به حذف مقدمه گزارش داد و بقیه آن را تصویب کرد. سپس انتخابات دوره دوم کانون انجام شد، و...

سه ماه بعد از انتخابات دوره دوم، همان‌طور که اشاره شد، ما از تالار قندریز محروم شدیم. دست هیئت دبیران بدجوری بسته شده بود، تا جایی که

در شب‌های شعر خوشه در باشگاه کارمندان شهرداری چندین ماه قبل از شب بزرگداشت نیما بیایم. همت اصلی از آقای احمد شاملو برد، و تنظیم برنامه‌ها از نادر نادرپور، رونشاد اسماعیل شاه‌رودی، و من و خود آقای شاملو. سابقه این کار جمعی درخشان منتهی به کارهای جمعی درخشان دیگر گردید. (رک به: مجله کلک، شماره ۶، شهریورماه ۱۳۶۹)



حتا نتوانست انتخابات بعدی را برگزار کند و در نتیجه پیش تر از یک سال مهلت اساسنامه‌ای خود برسرکار ماند. هیئت دبیران دوم، بنا بر بولتن‌های منتشره کانون، نخست یک کمیسیون، در سطوح مختلف ادبیات و فرهنگ، تشکیل داد تا هم عده بیش تری از اعضا را به همکاری نزدیک وادارد، هم جای خالی تالار قنذریز را به جلسات کوچک تر بسپارد. سپس در ۶ خردادماه ۱۳۴۸ متنی خطاب به اعضا منتشر کرد که طی آن، پیشنهاد عده‌ای از افراد را دائر بر «انجام مذاکرات خصوصی و استفاده از کانال‌های غیررسمی برای قانون کردن کانون» رد کرده بود.

بسته شدن درهای تالار قنذریز، با ضربه بدتری تکمیل شد و آن سرگ آل‌احمد در شهریورماه ۴۸ بود. غیاب آل‌احمد عملاً کانون را تسلیم برخوردهای سیاسی کرد. نمونه‌ای می‌آورم: در نخستین دوره هیئت دبیران، اولین اعلام حضور دسته جمعی ما، آگهی تسلیتی بود که به مناسبت درگذشت پدر سیاوش کسرای به سال ۱۳۴۷ در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ شد. آمدن نام‌های گوناگون تسلیت‌دهندگان در یکجا به طور غیررسمی نشان می‌داد که برای نخستین بار، تجمع بزرگی از اهل قلم ایران، با عقاید و مرام‌های گوناگون، توانسته‌اند در مورد کوچکی به توافق برسند که خود یک پیشرفت تاریخی بود. اما در دوره دوم دست‌هایی به کار افتاد که این روند را متوقف کنند. مثلاً آگهی فوت جلال را با عنوان «نویسنده شجاع و ستم‌دیر ایران» که بیش از یکصد تن پای آن را امضا کرده بودند، و من به عنوان یکی از اعضای هیئت دبیران آن را برای چاپ در روزنامه‌ها به خانواده آل‌احمد دادم، چاپ نکردند به عذر عجیب و غریب اینکه فقط خانم دانشور چیزی بنویسد تا دیگران از موقعیت سوءاستفاده نکنند (۱) به این ترتیب ما را از یک جلوة همبستگی که در عمق تجلیل از آرمان آل‌احمد بود محروم کردند. ما در داخل هیئت دبیران حتا به‌آذین را، که سردسته مخالفان مرامی آل‌احمد شناخته می‌شد، واداشتیم که با همه تفاوت افق فکریش، در مسجد فیروزآبادی، همان متن را درباره درگذشت جلال آل‌احمد قرائت کند. متنی را که خانواده جلال از ما گرفتند و هرگز چاپ نکردند. گویی فکر می‌کردند که بزرگداشت جلال سودی به حزب توده می‌رساند.

xalvat.com

پس از خاکسپاری آل‌احمد، دوستان و نزدیکان جلال، به استثنای خانم



دانشورا، نه تنها دیگر با کانون همکاری نکردند، بلکه در راه آن سنگ هم انداختند. به طور خصوصی شنیدم که انتخابات دوره دوم را توطئه‌ای علیه خود دانسته‌اند.

xalvat.com

هیئت دبیران دور دوم، دست بسته و بی‌امکانات، و در معرض تندبادهای جناح‌های سیاسی و اختلافات داخلی خود را به سال ۱۳۴۹ کشاند. در آغاز این سال فریدون تنکابنی به خاطر نوشتن کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» توقیف شد و این ماجرا کانون را به دشوارترین آزمایش خود رساند. بنابر وظیفه اساسنامه‌اش، کانون می‌بایست از آزادی تمام نویسندگان عضو و غیر عضو دفاع کند. در محیط مسدود و پر سوءظن آن روز ایران، ماعضای هیئت دبیران دوم توانستیم، با تلاش فوق‌العاده یک اعلامیه اعتراض به بازداشت تنکابنی بنویسم و فقط با کوشش سه چهار نفری که حاضر بودند دوندگی کنند حدود ۶۰ امضا پای آن جمع آوریم. (پیوست شماره ۳)

اعلامیه منتشر شد، ولی وضع با دو سال پیش تفاوت کلی کرده بود. سازمان امنیت و دستگاه سانسور در چشم‌انداز شروع عملیات چریکی خشن‌تر شده بودند. روز ۱۷ خرداد من و ناصر رحمانی نژاد^(۱) را که پیش از همه برای جمع‌آوری امضا تلاش کرده بودیم بازداشت کردند. سپس به آذین را به عنوان «متهم ردیف یک» و محرک اصلی تنظیم اعلامیه گرفتند و در مدت بازداشت ما که بعدها به محاکمه کشید دیگر دوستان از پای نشستند. نام‌های ما را نیز به همان متن افزودند و یکبار دیگر امضا گرفتند و منتشر کردند. و این آخرین جرقه‌ای بود که چراغ فصل اول کانون را مدتی روشن نگه داشت. چندماه پیش از خاموشی کامل را، به کارهای انفعالی سپری کردیم. بی‌شک سوءظن گروه آل‌احمد در مواردی بیراه نبود. بعدها معلوم شد که عوامل ثوده‌ای در داخل و بلندگوهای آنان در خارج کشور، سعی می‌کردند انگ حزب خود را به کانونی بزنند که فراتر از دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک و تنها برای تأمین حقوق اجتماعی و صنفی اهل قلم تشکیل شده بود. (همان شگردی که در سال ۵۸ زیر عنوان فریبنده دیگری به تکرارش برخاستند.) اما راه مقابله با آن

۱. رک به مقاله «شاهدی از غیبه» نوشته ناصر رحمانی نژاد، در بخش گفت و شنودهای

همین مجموعه. م. ن



ترفندها کنار کشیدن و میدان را به حریف دادن نبود. می‌بایستی به سنت خود جلال در تمام جریان‌ها شرکت می‌کردند و هر فراگرد عمل کانون اثر می‌گذاشتند.

xalvat.com

به یاد می‌آورم که تقریباً یک‌ماه پیش از مرگ جلال، آخرین بار، در کافه فیروز با او نشستیم سپس به دعوت او برای ناهار به رستوران «سلمان» در بالاخانه‌ای در خیابان اسلامبول رفتیم. آنجا، می‌شنیدم که از حرف‌های جلال بوی ناامیدی می‌آید. آشکار بود که اطرافیانش چیزها درباره گرایش‌های سیاسی هیئت دبیران به او گفته‌اند. هنوز می‌کوشید نقش التیام‌دهنده‌اش را ادامه دهد، به‌ویژه به جوانان، به عنوان حل‌کننده تناقض‌های سالخورده‌گان، تکیه کند. اما حوصله‌اش هم داشت سر می‌رفت که برای نخستین و آخرین بار با من تند شد و من که در فرور جوانی سر به فلک فرود نمی‌آوردم، مقابله به مثل کردم و این مقابله شاید او را در برداشت نومی‌شدش مصرت‌تر کرد. حاضران نیز پیش از آنکه به فکر آرام کردن وضع و ایجاد تفاهم باشند گویی از چنان مرافعه‌ای لذت می‌بردند. به یاد می‌آورم که سرانجام خود آل‌احمد حرف را برگرداند. گفت که اخیراً سرگیجه دست از سرش بر نمی‌دارد. بعد از سکوتی گفت که ملکی رفت، من هم دارم می‌روم. بعد به کل ساکت ماند. سبزی پلو نیمه تمام و جام نیمه تهی جلوی من. به نفس کرکی که بالای تصویر خیام به دیوار کافه رستوران سلمان آویخته بود خیره شد. و هر وقت کرک می‌خواند «بدیده» جلال بلند پاسخ می‌داد «جان!»

در سال ۱۳۴۹ امکانی برای تجمع نداشتیم. آنگاه ممنوع‌القلم اعلام شدن عده‌ای از ما که کمابیش تا سال ۱۳۵۵ به طول انجامید امکان‌ها را محدودتر کرد. من آخرین جلسه بزرگ کانون را در سال ۴۹ به یاد می‌آورم. هیئت دبیران که دیگر هیچ امکانی جز اعلامیه دادن نداشت، به اعضا پیشنهاد کرد که یک‌بار دیگر اعلامیه‌ای نوشته شود و سانسور غیر قانونی و سیاست فرهنگی روز محکوم گردد.

در میانه بحث‌ها که با بی‌میلی و هراس عده‌ای از حاضران بیخ می‌کرد و ناقص می‌ماند، ناگهان آقای سایه (ابتهاج) درآمد گفت که اگر بخواهید از این حرف‌ها بزنید من دیگر در کانون عضو نیستم. و به‌آذین (در آن دوران که هنوز ظاهراً رهبری جدید حزب به او دستور نمی‌داد) پاسخ داد که برای مبارزه با



سانسور، کانون تشکیل داده‌ایم. «اگر مخالفید بروید» و سایه درجا استعفاى خود را نوشت و خوش و خرم محل را ترک کرد. او روراست جفا زد، اما خیلی‌ها در عمل حاضر به همکاری نبودند. همان‌ها که یا رودربایستی امضا کرده بودند و در مواقع خطیر غیب‌شان می‌زد و هر وقت که احتمال خطری نبود و هوا صاف می‌شد آنها هم پدیدار می‌شدند و شعارهای آزادی بیان می‌دادند. شاید هم توقع زیادی است از نویسنده که قلم شکننده‌ای به دست دارد که با سرنیزه رویرو شود.

و اما در پایان این یادآوری‌ها به مسئله اسناد کانون اشاره کنم. تا اسماعیل نوری علاوه منشی بود، تمام صورت جلسه‌ها را تنظیم می‌کرد، آرشیو، نوار و عکس و اسناد تشکیل داده بود. و از این نظر اسناد فصل اول کانون سالم‌تر از فصل دوم آن مانده است که اغلب گم و گور شد یا به یغما رفت. به لطف سازماندهی اوست که ما می‌دانیم آل‌احمد و به‌آذین در حاشیه سخنرانی این دومی، درباره واقعیت و حقیقت چه‌ها گفتند. به‌آذین می‌گفت حقیقتی وجود ندارد، یعنی حقیقت همان واقعیت است. و آل‌احمد پاسخ می‌داد: حقیقت یک آرمان است، واقعیت تخته پرش است به سوی جستجو و درک حقیقت.»

باقر پرهام در رابطه با عملکرد کانون در این دوره گزارشی مشابه با آنچه سپانلو نوشته، ارائه می‌دهد با این تفاوت که پاره‌ای فعالیت‌ها را با جزئیاتی بیش‌تر مطرح می‌کند؛ او می‌نویسد:

«... بعد از تأسیس کانون، نخستین مسئله عبارت بود از اقدام جدی برای به ثبت رساندن کانون. تهیه محلی برای تجمع‌ها و نیز پیگیری اقدامات مربوط به مبارزه با سانسور و گسترش فعالیت‌های فرهنگی کانون.

بعد از مدتی گردهمایی دو منزل افراد، سرانجام کانونیان موفق شدند موافقت گرداندگان «تالار قندریز» را برای تشکیل جلسات کانون جلب کنند. این جلسات بیش‌تر به بحث و گفت‌وگو درباره مسایل مورد نظر کانون، به ویژه «مسئله آزادی به‌طور کلی، و آزادی اندیشه و بیان به‌طور اخص»^(۱)، و سرانجام به سخنرانی‌های ماهانه درباره این مسایل اختصاص داشت. محمود

۱. اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۳۸، نشریه پلی کپی شده. ب. پ.



بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

۱۵۷

اعتمادزاده (به آذین) در دو نوبت، در تاریخ ۴۷/۸/۳۰ و ۴۷/۱۰/۵ درباره «هنرمند و آزادی» صحبت کرد. پس از او سخنرانی داریوش آشوری بود تحت عنوان: «صورت نوعی تمدن غرب و وضعیت ما در برابر آن»؛ و بالاخره صحبت رضا سیدحسینی تحت عنوان: «پل نیزان، نویسنده و روشنفکر» در ششم مهرماه ۱۳۴۸ در تالار قندوریز.

علاوه بر این گونه فعالیت‌ها که بیش تر مخصوص خود اعضای کانون بود، کانون مجلس یادبود نیما یوشیج را نیز در آملی تئاتر دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران برپا کرد که بیش تر جنبه همگانی داشت. این مجلس در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۱۷ تشکیل شد و در آن علاوه بر خانم سیمین دانشور که به عنوان رئیس کانون جلسه را افتتاح کرد، آقایان سیاوس کسرای، رضا پراهنی و محمد حقوقی درباره زندگی و آثار نیما سخنرانی کردند و شعرهایی از نیما نیز توسط تعدادی از شعرای معاصر از جمله احمد شاملو خوانده شد.

در زمینه حمایت از حقوق صنفی اهل قلم، هیئت دبیران کانون در اواخر بهار ۱۳۴۷ «توانست متن لایحه حمایت از حقوق مصنف را که به مجلس تقدیم شده بود به دست آورد. در مطالعه و بررسی لایحه نامبرده موارد بسیار متعدد نارسایی و کمبود هم‌چنین نبودن زبان جامع و مانع در این لایحه مشاهده گردید. پس از اقداماتی چند و مکاتبه با کمیسیون فرهنگ و هنر مجلس، نماینده کانون به آن کمیسیون دعوت شد و در آنجا یکایک موارد نقص و نارسایی لایحه مزبور را متذکر گشت.^(۱)

در مورد به ثبت رساندن کانون نیز اقداماتی در سال ۱۳۴۷ انجام گرفت که اسماعیل نوری علاء به‌عنوان منشی کانون، این اقدامات را پیگیری می‌کرد. اما این فعالیت‌ها به جایی نرسید چرا که هیئت دبیران در گزارش خود به مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۷ می‌نویسد: «نقائصی ثبت کانون نویسندگان ایران در اداره اطلاعات شهربانی یا مخالفت روبرو شد و این مخالفت بدون ذکر کم‌ترین دلیلی شفاهی به نماینده کانون اعلام گردید...»^۲ در طول سال‌های ۴۷ و ۴۸ که دوره اول فعالیت کانون ادامه داشت

۱- اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸، مطالبی که نقل شد از گزارش هیئت دبیران به مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۷ گرفته شده. ب. ب.

مقامات مسؤل به تقاضاهای مکرر کانون توجهی نکردند و مسئله به ثبت رساندن کانون و رسمیت یافتن آن همچنان مسکوت ماند. بعدها دستگاه گویا به فکر افتاده بود در این زمینه اقدامی نکند. از جمله، به روایت سپانلو، و آشوری در اوایل سال ۱۳۵۰ از طریق فیروز شیروانلو پیامی فرستاده شد و بدنبال آن چندتن از اعضای کانون نوری علاء، هوشنگ وزیری، نادر ابراهیمی، داریوش آشوری با ناصر مقدم در ساواک ملاقاتی کردند. مقدم گفته بود ما مخالفتی نداریم و این شهربانی است که مانع کار شماست. و پیشنهاد کرده بود پرونده را دوباره بیاورید تا اقدام بشود. اعضای کانون هم جواب داده بودند که پرونده قبلاً ارائه شده و چنانچه دستگاه نظر خاصی ندارد کافی است همان پرونده را به جریان بیندازد. مطلب به همین جا ختم شد و دیگر دنبال قضیه را نگرفتند.

xalvat.com

اما دشمنی دستگاه با کانون نویسندگان ایران به مخالفت با به ثبت رساندن کانون محدود نشد. مجالس و سخنرانی‌های کانون در تالار قندریز می‌توانست زمینه‌ای مناسب برای گسترش فعالیت‌های آن و تشدید مخالفت با سانسور و اتخاذ روش‌های مؤثری برای مبارزه با آن باشد. دومین انتخابات کانون در مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۷ صورت گرفت. در این مجمع که به ریاست آقای مصطفی رحیمی و جانشین بعدی ایشان آقای نادر نادرپور جریان یافت، پس از استماع گزارش هیئت دبیران قبلی - که بخش‌هایی از آن را نقل کردیم - و تصویب اصلاحات پیشنهادی در اساسنامه کانون، رأی‌گیری برای انتخاب اعضای جدید هیئت دبیران و دیگر مسئولان اجرایی کانون انجام شد. آقایان رضا براهنی، یداله رویایی، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، کیومرث منشی‌زاده، محمدعلی سپانلو، سیاوش کسرای، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، نادر نادرپور، اسماعیل نوری‌علاء و خانم فریده فرجام‌آبادگی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام داشتند. خانم سیمین دانشور و آقای رضا سیدحسینی بو جریان رأی‌گیری و شمارش و قرائت آرا نظارت می‌کردند. اعضای اصلی دومین هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (سال ۱۳۴۸) به شرح زیر انتخاب شدند:

سیاوش کسرای - نادر نادرپور (هریک با ۲۸ رأی)
محمود اعتمادزاده - هوشنگ وزیری (هریک با ۲۶ رأی)



اسماعیل نوری علاء - محمدعلی سپانلو (هریک با ۲۵ رأی)

در نخستین جلسه هیئت دبیران جدید، اسماعیل نوری علاء به نفع محمدعلی سپانلو کنار رفت و عضویت علی البدل دوم هیئت دبیران را پذیرفت. نفر دوم علی البدل رضا پراهنی بود که سیزده رأی آورده بود. آقای اسلام کاظمیه و خانم فریده فرجام نیز به عنوان بازرسان مالی کانون انتخاب شدند. صندوقداری کانون همچنان به عهده فریدون تنکابنی بود.^(۱) (پیوست

xalvat.com

شماره ۴)

کانون در گسترش فعالیت‌های خود کمیسیون‌های داخلی متعددی تشکیل داد و در پیگیری اقدامات مربوط به مبارزه با سانسور، هیئت دبیران کانون در جلسه مورخ ششم خرداد ۱۳۴۸ به این نتیجه رسید که:

«نمی‌توان با روش‌هایی نظیر مذاکرات خصوصی و فعالیت‌هایی که طبق روال مجاز قانونی و حقوق اساسی مردم ایران نیست (نظیر مذاکرات دوستانه با عوامل سانسور و فعالیت خصوصی از قبیل واسطه قراردادن مقامات و دستگاه‌های صاحب نفوذی که دارای صلاحیت قانونی نمی‌باشند) با بنیادهای فعلی سانسور مبارزه کرد.»^(۲)

هیئت دبیران کانون به دنبال این نتیجه‌گیری، ضرورت اتخاذ خط مشی روشنی برای کانون را مطرح می‌کند و به «کمیسیون بررسی خط مشی کانون باأموریت می‌دهد تا با توجه به تصمیم مزبور مطالبات خود را برای اتخاذ خط مشی کانون که تصویب آن به مجمع عمومی محول خواهد شد آغاز کند.»^(۳)

این مسایل نشان می‌داد که گسترش فعالیت دموکراتیک کانون، برای رژیم و دستگاه سانسور موجب دردسر خواهد شد. به همین دلیل دستگاه پر مخالفت‌های خود افزود. ابتدا به گردانتندگان تالار قندریز اخطار شد که دیگر محل خود را در اختیار کانونیان نگذارد. با توجه به همین دشواری‌ها بود که آخرین جلسه منظم کانون در مدرسه به‌آذین در نارمک تشکیل شد. در این جلسه بحث بر سر صدور اعلامیه‌ای علیه سانسور بود که با مخالفت عده‌ای

۱- ر.ک به بولتن داخلی کانون نویسندگان، مورخ تیرماه ۱۳۴۸

۲- اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸. ب. پ

۳- همان مأخذ.

رویه رو شد. و به دنبال این اختلاف نظرها فعالیت منظم و همبسته کانون از آن پس عملاً دچار تفرقه و سکون گردید. سپس فریدون تنکابنی توقیف شد و به دنبال اعتراض کانونیان و دیگر اهل قلم به دستگیری او نخست چند تن از اعضای کانون، مانند آشوری، بیضایی و ساعدی، به ساواک احضار شدند. ساعدی دوبار احضار شد و بار دوم کتک مفصلی هم نوش جان کرد. سپس چندتن دیگر، مانند سپانلو، ناصر رحمانی نژاد، سعید سلطانیپور و محمود اعتمادزاده، بازداشت شدند. این اوضاع، و سرگ نابهنگام شادروان جلال آل احمد در شهریور ۱۳۴۸ - سرگی که کانون را از یکی از فعال ترین و مؤثرترین بنیادگذاران خود محروم کرد - سبب شد که فعالیت های کانون از اواخر سال ۱۳۴۸ به بعد عملاً راکد بماند.^(۱) این رکود، با توجه به این که از یک سو فشار اختناق دستگاه از آن پس شدت بیش تری یافت و از سوی دیگر برخی از نخستین بنیادگذاران کانون راه دیگری در پیش گرفتند به سکوتی نسبتاً طولانی انجامید.

xalvat.com

در رابطه با فعالیت های کانون نویسندگان ایران در دوره اول، دو گزارش از شب یادبود نیمایوشیج که در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۴۷ برگزار شد، وجود دارد. گزارش اسماعیل نوری علاء، و گزارشی درج شده در نامه کانون (سال ۱۳۵۸).^(۲) در گزارش اسماعیل نوری علاء، که در آرش شماره ۱۹، سال ۱۳۴۸ و با عنوان «یادبود نیمایوشیج» تهیه شده می خوانیم:

«... پنج و نیم بعد از ظهر پنجشنبه ۱۷ بهمن ۴۷ به مناسبت نهمین سال درگذشت نیمایوشیج، در تالار دانشکده هنرهای زیبا، از طرف کانون نویسندگان ایران مراسمی برگزار شد. استقبال و بزرگداشت علاقه مندان، از

۱ - ر.ک به؛ مقاله جلال آل احمد و کانون نویسندگان ایران، رضا براهنی، (برگرفته از هفته نامه شهروند (امریکا - تگزاس) سال نهم، شماره ۴۳۶، ۴۳۵، جمعه ۲۸ آبان ماه و ۵ آذر ۱۳۷۸) (پیوست شماره ۵)

۲ - محمدعلی سپانلو در یک جا تاریخ «شب یادبود نیمایوشیج» را دی ماه ۴۷ و در جای دیگر ۱۷ بهمن ماه ۴۷ ذکر کرده است. ر.ک به؛ مجله کلک، شماره ۴، تیرماه ۱۳۶۹، و «نامه کانون نویسندگان ایران» شماره ۱، ص ۲۳۴، بهار سال ۱۳۵۸.



نیما، چنان بود که نیمی از جمعیت، بیرون از تالار و در راهروها ایستادند. برنامه به وسیله بلندگوها در تمام محوطه پخش می شد.

خانم دکتر سیمین دانشور، برنامه را که می گشود، پرده سن آهسته کنار رفت. و تصویر بزرگ نیما یوشیج که به وسیله پروژکتور، به پرده افتاده بود نمایان شد. در تمام طول برنامه این تصویر هم چنان در آخر صحنه روشن بود. خانم دانشور گفت:

«امروز گردهم آمده ایم تا یادبود شاعر پیشاهنگی را که برگردن شعر فارسی معاصر منتهای دارد، برگزار کنیم. بزرگداشت امروز ما به این همت نیست که به سنت متداول، تنها در گذشتگان را ارج می داریم. در زمان حیاتش استطاعت و امکانات امروز را نداشتیم و گرنه از میان جمع کانون نویسندگان ایران، چه بسیار شاعران و نویسندگان که با نیما دمخور بودند. شاگردانی که راه و رسم او را ادامه می دادند، شاعرانی که با او گفتگوی استادی و شاگردی داشتند و چه بسیار کسانی که قدرش را همان در زمان حیاتش می شناختند و کسانی که نوآوری های او را تحسین می کردند. کوشش های فردی آنان را در شناخت منزلت نیما یوشیج در شعر فارسی معاصر، نمی توان نادیده گرفت.»

ناطق پس از تشکر از دانشگاه تهران افزود:

«جای بحث در ادبیات معاصر ایران و خاصه تجلیل آثار آنها که راهبر و راهنما بوده اند و طرح نوی برای کاخ بلند ادبیات فارسی ریخته اند، اگر در دانشکده ها نباشد، پس در کجای دیگری می تواند بود؟»

نوآوری که برای خودش جز محدودیت و تنگی معیشت چیزی به بار نیاورد. نیما با نگاهی رازشناس از آن چشمان درخشان، به خلقی که از شعرش بهم برآمده بودند، می نگریست و می سرود:

xalvat.com

«خودگوشه گرفته ام تماشا را

آب در خوابگاه مورچگان ریخته ام»

اما بذری که نیما در مزده شعر فارسی افشاند، اینک نهالی شده است. آنگاه خانم دانشور، درباره فروغ فرخزاد و تصمیم کانون نویسندگان ایران برای تجلیل مقام او در فرصتی دیگر سخن گفت و برنامه مجلس را اعلام کرد که از دو قسمت تشکیل شده بود. ۱ - سخنرانی ها، ۲ - شعرخوانی ها. اسماعیل شاهرودی مرتبه ای را که برای نیما سروده بود، خواند و آنگاه

xalvat.com

سیاوش کسرای به سخن پرداخت:

«... نخستین بار که نیما، روستایی غریب، به شهر آمد، برگزیدگان او را به نیشخند گرفتند که این بیگانه مرد با همه سماجت بر عرضه کالاهای به جان بافته‌اش چیزی به عوض نمی‌خواست...»

ولی زنگ خطر هنگامی به صدا درآمد که علت پیچ و تاب‌هایی که غریبه آوازخوان به کلام خویش می‌داد، آشکار گردید. مردی با نخستین ضربه تبر، تبار خویش را بدور افکند... باری، علی‌اسفندیاری است که نیما یوشیج را انتخاب می‌کند... شما تشکر کردند، طردش کردند، او را به خلوتگاهش باز پس رانند. ولی او در خلوتگاه خود کارگاهی ساخت که در کوره آن پولاد شعرکهن را بگذاخت و بزیر چکش آزمون‌های دشوارتر گرفت...

آنچه از کوره برآمد، کلید بود. کلیدی که درهای رستگاری را بر خسته‌دلان می‌گشود.

در چشم انداز شعر نیما، چنانکه بتوان مقادیر جدا جدا را کنار هم دید، «رنگ» و «حرکت» نقش برجسته‌ای دارد، و رنگ تیره است و حرکت مداوم، شب است و تلاشی در شب و چرا شب؟

«که از اینروست نمی‌یابد اگر گمشده‌ای راهش را!» و چرا حرکت؟ چون حرکت زندگی است و نیما مشتاق زندگی: «من بر آن عاشقم که رونده‌ست» و حرکت نیما سمت به آزادی دارد. آزادی از همه قیدهای دست و پاگیر زندگی... اما حرکت اصطکاک را سبب می‌شود و اصطکاک ایجاد صدا می‌کند. و این صداها پدید آورنده نیرو هستند. «در کجا؟ در صدای مردم آمین گفتن مردم!» و در هنگامه این سمفونی بزرگ حماسه‌گون مرغان نیما، نوازندگان همیشگی‌اند. مرغان نیما روح حرکت‌اند. حرکت هرچه هم اندک، هرچه هم کوتاه همین قدر که ما را از سطح این خاکدان که برآئیم، برآورد و بر دریچه روشنی برساند. چه رفته است که نیمای «افسانه» پرداز با زبان مرغان سخن می‌گوید؟

دشمنان بیدارند و پرکار! راه بر او می‌بندند و او بی‌پناه و آزرده بانگ برمی‌دارد که «به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را؟» و می‌گریزد به همان پس کوجه‌ها که شب روانی دیگر از جمله خسته‌جانی به نام هدایت دوست زودسفر نیما، نفسش را پس می‌زند. نیما زیر بال مرغان پناه می‌برد و با دنبال گرفتن پاوه‌ای از این مرغان است که می‌توان به تصویر مه‌آلود زندگی نیما

دست یافت. آنچه «خروس» نیما می بیند تنها دیوارهای سیاهی نیست که دیوارسازان با فرود آوردن ضربه های تازیانه و یا مصالح تن و جان آدمی بگرد او می کشتند، او اندیشه های دیوارسازان را می بیند که در کار نوشتن خطوطی به سیاهی هستند... و چون از «خفته چند» جوابی نمی شنود، «خواب در چشم ترش می شکند». اما دشمن که نگاه حیلہ اندوز و گوش شنوایی دارد تنگنای خانه اش را می یابد مرغ پیام آور را از بام فرو می کشند و بال و پرش را می بندند، اما صبورانه او گشایش را «قطار روزهای تازه می بندد» و به هنگامی که بازار مرغان خانگی گرم است، و دانه ای برمی چینند، و فضله ای می اندازند، او چون قویی می کند «فکرهای رؤیایی». تنها کاری که از پیش نمی رود و پیوند موج هاست که طوفان را سهمگین تر می کند. پس مشکلیش را - با کسان در میان می گذارد: «امدادی ای رفیقان با من» دل به دریا می زند تا آواز آدمیان را که یکبار هم براین پهنه شنیده است دوباره در گوش گیرد. مانلی دیگر هرگز به کلبه ساحلی اش نخواهد رسید. چرا که او، از آن دریای موج خیز شده است. از این پس شاعر را تنی است به وسعت انسانیت. و این است که در هر کجای جهان خنجری فرود می آید، خویش از تن او می رود. و او بیهوده دست و پا می کند تا برای عبور از بیابان هلاک دل فولادین به دست آرد. چه دل او در خون برادرهایش زنگ می زند، این است که هنان می گرداند که «دل کتید اسب مرا» هر دری را که تاریکی بر شاعر می گشاید مشکل او را افزون تر می کند، به هوای روشنی پرپر می زند و در خانه را می گشاید. و سپس بر فراز دیوارهای دودآلوده غم، چشم به راه می نشیند. اما به روشنی های دروغین دل می سپارد و هرگاه که امید منشأ رسمی دارد و درخشندگی افق از لیم سوز است در کف اهریمن یا «پرده می درد» و یا فرمان یأس می راند. و چون باز او را می جوئیم، این بار با خشمی از حرمان برآمده می آید. جنبشی در جماعت می افتد، می خواهندش و می نامندش، و هرکجا که آرزو هست و اواده خواستن هست، مرغ آمین گوی حاضر است و عاقبت در جایی که «نه گیاه در آنجا هست، و نه دمی ترکیده است. آفتاب سمج روی سنگ هاش» ققنوس پیر تن به آتش می سپارد...»

ناطق سوم دکتر رضا براهنی بود که درباره چهار موضوع سخن گفت: ۱ - نثر و شعر ۲ - تجزیه و ترکیب و یا جمع و تفریق در شعر ۳ - عناصر در شعر زمان ما ۴ - موقعیت شاعر. بحث او به طور کلی درباره شعر بود و به طور

اخص دربارهٔ نیما، براهنی مسایل اساسی شعر را به اختصار مورد بحث قرار داد و از جمله راجع به نیما چنین گفت:

«شعر نیما نشان‌دهندهٔ وضع دقیق اجتماعی است. و در عین حال نشان‌دهندهٔ موقعیت خاص خود نیماست به عنوان یک فرد و همچنین نشان‌دهندهٔ موقعیت اوست به عنوان یک شاعر که با زبان روبروست.» و این همه به عناصر ذات و جوهر شعر او بر می‌گردد که آن را از تثر جدا می‌کند. امکان آنکه انقلابی به بزرگی مشروطیت چیزی به وجود آورد که بلافاصله تبدیل شود به ادبیات وجود ندارد. ادبیات بلافاصله بعد از یک انقلاب اجتماعی به وجود نمی‌آید. به دلیل آن که ادبیات احتیاج دارد به یک مقدار تعلیم خاص که مدت‌ها طول می‌کشد. در مورد نیما و پیدایش نیما این مدت را در حدود سی سال تخمین می‌زنیم. بعد از گذشتن این مدت در مشروطه است که شعر اجتماعی به معنی واقعی در تاریخ ادبیات فارسی به وسیلهٔ او پیدا می‌شود. و این تفاوت اساسی نیماست با شعرائی که بلافاصله بعد از آن انقلاب به شعر اجتماعی رو می‌آورند. همه آن برداشت‌های نیما از آزادی یا از «شعر» که آقای کسرائی گفتند و به‌طور کلی تیرگی‌ها و ظلمت‌های اجتماعی در شعر که مثلاً در شعر «بهار» هم هست، اما در نیما شکل شاعرانه دارد و در بهار شکل ناظم‌انه در شعر بهار مثلاً افکار مربوط به آزادی کنار هم گذاشته شده. در شعر نیما آن افکار با دریافت شاعرانه که بیش‌تر حسی و انشعاقی است توأم است...

به‌طور کلی با بررسی شعر نیما ما به سه عامل شعری پی می‌بریم یکی شکل ظاهری شعر است که هدف آن چشم یا گوش ماست. ولی این اول کار است. بعد می‌رسیم به یک شکل بزرگ‌تر که از حرکت تصاویر و برخورد آنها با هم و برخورد تمثیل‌ها و استعارات درک می‌شود. این شکل ذهنی است و عامل سوم. عامل مفهوم و محتوی است... در شعر گذشته، اجتماع به عنوان عاملی که شاعر در مورد آن حس شود نبود. حرف سعدی از اجتماع حسی و عاطفی و روانی نیست. در حالی که شاعر امروز به این مسئله وقوف پیدا کرده که چه موقعیتی دارد و در معرض چه خواست‌ها و برنامه‌هایی است، پس شاعر در شعرش سعی می‌کند که از طریق منعکس کردن خودش در واژه‌ها یک دنیای بهتری را به وجود آورد. نقیبی به طرف نور می‌زند. و از همین راه است که شعر او به همهٔ زمان‌ها منعکس می‌شود و برای همهٔ زمان‌ها صادق است و این

طرز فکر در شعر فارسی به وسیله نیما یوشیج وارد شده است.»
ناطق دیگر محمد حقوقی بود، عضو اصفهانی کانون نویسندگان ایران.
حقوقی درباره «مبانی شعر نیما و تفاوت آن با شعر کلاسیک ایران» سخن
گفت:

«هادت به منزله چتری است که بر سر ما گرفته شده است. این چتر حدود
دنیای ما را مشخص می‌کند. این شاعران بزرگ هستند که هر چند ده سال یا
قرن می‌آیند و با ضربه‌هایی بر آن چتر آن‌را می‌شکافند و دنیای تازه‌ای به ما
نشان می‌دهند. تا سال‌ها بگذرد و ما دوباره به آن دنیای تازه عادت کنیم و در
حقیقت عادت ما در حکم وصله‌ای شود بر آن چتر. تا شاعر بزرگ دیگری
بیاید و باز آن وصله دوم را، آن چتر را، پاره کند و گوشه‌ای دیگر از دنیا را به ما
بنمایاند. حافظ یکی از شاعرانی بود که یکی از قوی‌ترین ضربه‌ها را به این
چتر زد و پس از او آنقدر شاعر آمدند و آنقدر فعالیت کردند تا آن چتر را
بشکافند و تشد. تا زمان نیما. او شاعری بود که چتر را شکافت و به ما که
عادتاً هزار و صد ساله داشتیم دنیای تازه‌ای را نشان داد. نیما نخستین کسی
است که پس از چندین قرن کوچک داشت نام شاعر را، دیگر باره این عنوان
را زنده کرد و نام بخشید. از استثنا که بگذریم از رودکی تا زمان حافظ همه
شاعران زبان خاص خود را داشتند تنها پس از حافظ بود که روزگار تقلید
شروع شد همه شاعران پس از او مقلد محض بودند. نه استقلال اندیشه داشتند
و نه در شعرشان رگه فکری بود.

فقط شیوه هندی را از نظر ظاهری می‌توان انقلابی دانست چرا که از نظر
باطنی اصالت شعر پیشین را از دست داده بود. تنها این میان نیماست که
ناگهان ظهور می‌کند و پس از قرن‌ها چون اطمینان کامل به اصالت و درستی
کارش دارد در خلوت سی ساله خود می‌نشیند و اولین کسی می‌شود که مرده
شعر فارسی را دیگر بار به حیاتی تازه زنده می‌کند، قبل از نیما بجز تنی چند که
در مقام شعری آنان شک نیست مثل رودکی، فردوسی، خیام، مولوی، حافظ و
نظامی و سعدی در حقیقت شعر یا سخنوری بود یا مضمون‌سازی. تمام
قصیده‌سرایان ایران را جز در مواردی که یکی دو بیت خود به خود به جوهر
شعری نزدیک شده باید سخنور نامید. تمام غزلسرایان ایران را نیز به جز
صدوپنجاه بیتی در تمام دیوان‌های آن‌ها، بجز آن‌ها که نام بردم، باید

مضمون ساز خوانند.

تسمت اعظم سخن حقوقی به اثبات این مدعی گذشت. آنگاه افزود:
 «نیما در بحبوحه این دوران بود که ظهور کرد، بسیاری تصور می‌کنند که
 اگر او نیامده بود، دیگری می‌آمد. بسیاری از شعرای معاصر متأسفانه قدر و
 منزلت او را تکذیب می‌کنند. ولی اطلاع ندارند که ما شاعری به آگاهی نیما
 مطلقاً نداشته‌ایم. درین مورد باید حرف‌های نیما را راجع به شعر خوانند.
 عده‌ای از شعرای معاصر در دفاع از او می‌گویند که در شعر قدیم استاد بود. در
 صورتی که هیچ لزومی ندارد که از این طریق از او دفاع کنیم. او واقعاً در شعر
 کلاسیک قدرت نداشت و اتفاقاً چنین قدرت نداشتنی بود که بسیار به نفع او
 شد. در حالی که مثلاً اخوان ثالث به علت آشنایی بسیار با ادب قدیم، گرفتار آن
 شد و نتوانست آن طوری که باید نوپردازی کند.

xalvat.com

اما نیما چه کرد؟ آیا فقط مصراع‌ها را کوتاه و بلند کرد؟ آیا فقط جای
 کلمات را از نظر دستور زبان در سطرهای شعر عوض کرد؟ آیا خواست در
 مقابل شعر کلاسیک که شعر حرفی و ذهنی بود شعر تصویری و عینی را
 جایگزین کند؟ آیا شعر کنایی را که در شعر شاعران بزرگ کلاسیک وجود
 دارد، او احیا کرد؟ آیا کلاً نحوه بیان را عوض کرد؟ آیا فقط سادگی را جانشین
 آن تصنع‌ها کرد؟ آیا اولین شاعری بود که به بیان حال پرداخت، یعنی از خود
 سخن گفت؟ یعنی از درد همیشه انسان؟ آیا هم او بود که پس از قرن‌ها شعر را
 به مفهوم واقعی‌اش عرضه داشت و بسیار زود فهمید که شعر نتیجه برخورد
 آگاهانه انسان با طبیعت است؟ آیا فقط نمره دید خود را در مواجهه با دنیای
 اطراف خویش عوض کرد؟ آیا او اولین شاعری بود که زبان خود را به زبان
 مردم نزدیک کرد و شعر را از دست خواص گرفت؟ آیا او بود که برای اولین بار
 شعر را از موسیقی و همگامی با موسیقی جدا کرد؟

باید گفت این‌ها بود و نه فقط این‌ها. اگر بخواهم این عناوین را بشمارم

بسیار طولانی می‌شود.

وقت تنگ بود و حقوقی هنوز حرف داشت. ده دقیقه‌ای برنامه استراحت
 اعلام شد و سپس اسماعیل نوری علاء قسمت دوم برنامه را گرداند؛ در این
 قسمت برنامه، شعرای عضو کانون نویسندگان ایران اشعاری از نیما خواندند که
 به ترتیب نادر نادرپور بود و منوچهر آتشی، اسماعیل شاهرودی، سیروس



مشفق، منوچهر شیبانی، م. آزاد (که شعر خود را درباره نیما خواند) و محمدعلی سپانلو، و احمد شاملو.

xalvat.com

مجلس را جلال آل احمد برچید. آل احمد گفت حرف تازه ای درباره نیما ندارد. از حضار خواست تا هر کس سؤالی درباره نیما و شعر او و برنامه آن شب دارد، مطرح کند، تا او یا دیگر اعضای کانون نویسندگان توضیح بدهند. ما حاصل سخنانی که آل احمد در جواب سؤال حضار و دانشجویان مجلس گفت چنین بود:

«اگر هنوز اهمیتی برای نیما قایل هستیم به آن علت است که نیما یک شاعر «پولی تیزه» است. شعر معاصر متأسفانه دارد به سمت این پولی تیزه شدن می رود و سر هر کس دارد به آخوری بند می شود. نیما «وضع» گرفته است در مقابل یک عده مسایل اجتماعی و سیاسی. نیما با شعرای بعد از مشروطه از نظر سیاسی بودن، فرق دارد. مثلاً عشقی دو زمانی به سر می برد که انقلاب اکتبر رخ داده بود ولی او خبر نداشت. اما نیما از تمام دوران خودش خبر داشت. نیما بدبین نبود. ممکن است هدایت را هم بدبین ببینید. ولی من هر دو اینها را واقع بین می بینم. در زندگی خصوصی، و...»^(۱)

جلسه حدود ساعت نه ختم شد. ولی شور و علاقه دانشجویان شرکت کننده در برنامه، نیم ساعته دیگر را هم به سؤال و جواب و گفت و گو با اعضای کانون نویسندگان ایران، در راهروها و ورودی دانشکده هنرهای زیبا، گذراند. گزارشی نیز در نامه کانون نویسندگان ایران (سال ۱۳۵۸) درباره شب یادبرد نیما پرشیخ آمده است که به گفت و گوی جلال آل احمد در آن شب اختصاص دارد.

آل احمد پشت میکروفن قرار می گیرد، حضار با کف زدن ها و هورا های خود از او استقبال می کنند. او آرنج را بر میز خطابه تکیه می دهد، چانه را بر روی دست می گذارد و با لبخندی مهربان و شوق آمیز جمعیت را می نگرند که سراسر سالن دانشکده هنرهای زیبا، بالکن، راهروها و سروسرای دانشکده را پر

۱. گفت و گوی جلال آل احمد در شب نیما را، به طور کامل در گزارش مندرج در نامه کانون نویسندگان ایران شماره ۱ (سال ۱۳۵۸) به سردبیری محمدعلی سپانلو، در همین صفحات می خوانید. م. ن.

کرده‌اند. صبر می‌کند تا کف زدن‌ها آرام گیرد.^(۱) xalvat.com

آل‌احمد: فکر می‌کنم که به اندازه کافی خانوم‌ها و آقایون خسته هستن، گرچه به خاطر نیما مثل اینکه تا صبح هم میشه نشست. ولی من مردش نیستم. آنوقت که حرفی داشته باشم برای زدن... فکر می‌کنم که فحول نویسندگان و شعرای معاصر به اندازه کافی گپ زدند راجع به نیما. و من قراری نبوده اینجا حرفی بزنم، جز اینکه خواستند یک موی سپید به رخ شما بکشند. و حالا این به رخ شما کشیده شد. و قرار هم طبق برنامه این بوده که من مجلس رو ختم کنم و برچینم. در حالی که این مجلس تازه باز شده. البته مجلس نیما رو عرض می‌کنم! و بعد هم... من عادت ندارم برای جماعت کثیر حرف بزنم. یعنی که زبون جماعت کثیر رو شاید فراموش کردم یا شاید «جاش» اینجا نیست. اما فکر کردم که شاید به مناسبت اینکه در چنین مقام «مقدس!» دانشگاهی و این‌ها... (خنده حضار). جواز عرض اندامی داده شده است به حرف و سخن جماعتی از شعرا و نویسندگان نواندیش، شاید بد نباشد اگر ریخت آکادمیک بدیم به کارمون. یعنی که آخرین نفر به‌هنوان سؤال کننده یا جواب دهنده به سؤال وقتی بگذاره... چون رسمه در کار دانشگاهی که یک ربع ساعت در آخر مجلس رو می‌گذارند برای سؤال و جواب‌ها. این است که فکر کردم شاید بی‌مناسبت نباشد که یک سؤال جوابی بکنیم. تا هم نزدیک تر بشیم به هم، و هم جماعت هم در این لطفی که کرده شرکتی که کرده سهم خودش رو ادا بکنه. فقط ما اینجا آدم‌هایی نبوده باشیم که به نمایندگی از طرف «کانون» بالای منبری رفتیم و حرفی زدیم و البته... دیگران خیر، ولی بنده سرتون را درد آوردم. این است که سؤال می‌کنیم. خواهش می‌کنیم بفرمایید چه می‌خواهید براتون بگیم؟ اگر به عقل من پرسه می‌گم، اگر نه دوستانمون هستند از کانون، و نویسندگان و شعرا، از شون خواهم توضیح بدن

۱ - قبل از آل‌احمد ابتدا مسیوم دانشور به‌عنوان رئیس وقت کانون نویسندگان جلسه را گشوده بود، سپس سه سخنران، سیاوش کسرای، رضا پراهنی و محمد حفرقی درباره رجوع مختلف شعرای نیما سخن گفته بودند، آنگاه حدود ۲۰ تن از شاعران معاصر قطعانی از نیما را خوانده بودند. قرار بود آل‌احمد آخر از همه صحبت کند، ولی چون شاعلو دیر رسید به شرحی که خواهیم دید، آل‌احمد قبل از شاملو سخن گفت.

براتون. البته به تاچار مسایل مربوط به نیماست در قدم اول و بعد هم... خوب... بازم راجع به نیما! (خنده حضار). بفرمایید. سئوالی اگر هست مطرح کنید خواهش می‌کنم... من حرف دیگری ندارم. چون هیچ حرف دیگری نمی‌تونم در چنین مجلسی بزنم، چون واقعاً نه آمادگیش رو دارم و نه حرف تازه‌ای برای این کار دارم. به من وقتی پیشنهاد کردند هیئت تدارک کننده این جشن، این مجلس یاد بود، گفتم تنها حرف تازه‌ای که من درباره نیما می‌تونم بزنم و هنوز نزده‌م و مطالعه طولانی می‌خواد، این است که بنشینم، یک ماه وقت صرف کنم، همه شعرای معاصر و «معاصرتر» و «معاصرترین» رو ورق بزنم، و نشون بدم که نیما گوشه هر صفحه‌ای نشسته و نگرانه! و این رو نشون بدم. ولی خوب، نه فرصت اون یک ماه در اختیار بود و نه این‌که فعلاً چنین امکانش هست. این است که باز برمی‌گردیم به این مطلب... سئوالی اگر هست بفرمایید که اگر به عقل قاصر ما قد می‌دهد جوابش رو بدهیم، وگرنه مجلس رو ختم خواهیم کرد...

xalvat.com

(یکی از حضار دست بلند می‌کند)

- بفرمایید!

- راجع به این فرق‌هایی که امشب بین شعر و شعار گفته شد، من فکر می‌کنم این‌گونه شما، چه کهنه پرداز و چه نوپرداز، خواسته‌اند که یک دگرگونی در اجتماع به وجود بیاید. یعنی همین شبی که در شعر نیما هست، خواستند اون رو به صبح برسوند. همیشه قضیه رو این طور دید؟

- من قضیه رو جور دیگری می‌بینم... چرا، اینجور هست، یعنی اگر اهمیتی یا احترامی هنوز ما برای نیما قایل هستیم، همه ما، به این علت است که نیما یک شاعر «پولیتیزه» است. فرنگیشو می‌گم. «دپولیتیزه» نیست، مثل بعضی از شعرا. شعر معاصر متأسفانه به سمت این سراسیمه داره میوه دوستان جوون من هستن. اینجا، لابد می‌شنغن. دارن همه شعرا رو، مثل همه دیگر غیر شعرا، «دپولیتیزه» می‌کنند. یعنی سر هر کدومون رو دارن به یه آخوری بند می‌کنن که فراموشمون بشه بعضی از مسایل. احترامی که ما برای نیما داریم یک علتش این هست، گفتند دوستان عزیزتون، یک علتش این هست که سخت «پولیتیزه» بود. اما شعار نمی‌داد. فرض بفرمایید در قضیه «شب»: «شب قرق باشد بیمارستان!»... بله؟ این چی می‌خواد بگه! سیاست

میگه! خیلی ساده است، وضع گرفته است در مقابل یک عده از مسایل اجتماعی و سیاسی. سؤال بعدی خواهش می‌کنم.

xalvat.com

- (متن سؤال مفهوم نیست.)

- نیما از تمام دوران خودش خبر داشت. مثلاً فرقی هست بین عشق و نیما، و خیلی فرق بزرگی. دیگه سئوالی هست؟ خبر خوش بهتون بدم، دوست عزیزم حضرت شاملو هم آمده (کف زدن شدید حضار)... و به این مناسبت من زودتر دک خواهم شد (خنده حضار)... سئوالی اگر دارید فوری بگید.
- آیا می‌توان گفت که نیما بر طبق مقتضیات زمان به فلسفه بدبینی گراییده بود؟

- نمیدونم شما این رو بدبینی می‌گید یا چیز دیگه. ولی اگر اینطور باشد هدایت رو هم دچار همین درد می‌بینید. در حالی که من این دو رو واقع بین می‌بینم نه بدبین. بله... دیگه سئوالی هست؟ خواهش می‌کنم.
- در زمان ما، ما می‌بینیم که رئالیزم با بدبینی آمیخته شده...
- به علت اینکه گویا واقعیت خوب نیست. (کف زدن حضار)
- آقای دکتر براهنی اشاره‌ای کردند به تعریف شعر و نشر، آیا به نظر جنابعالی تعریفی همیشه از شعر کرد، و اگر همیشه اون تعریف چیه؟
- در این باره صلاحیت ایشان حتماً بیش تر از منه. فرمایش ایشان رو اگر تعمق پیش توی درس کنید به نظر من دستتون می‌آد. (خنده حضار) من بیش تر از اون چیزی نمی‌تونم بگم. دیگه سئوالی هست؟

- جناب استاد!

- جان!

- شما حتماً شعر «خونریزی» رو خواندین...

- جان؟

- شعر «خونریزی»!

- نه یاد نمی‌آد.

- می‌خواستم بگید منظور نیما از این شعر چیه؟

- بسیار خوب، کی خونده این شعر رو، و می‌تونه جواب بده؟

سیاوش کسرای - بنده در قسمت اول حرفم عرض کردم...

- حضرت آقای کسرای گویا جواب این مطلب رو در قسمت اول

xalvat.com

فرمایشاتشون داده بودند؟

کس را می - اونجا بنده گفتم که شاعر تنش به وسعت انسانیت می شود، و در اینجاست که هر خنجری که در هر جای دنیا فرود می آید، خونش از تن شاعر میره. «باتم طوفان رفته ست / از تنم خون فراوان رفته ست». این به علت عظمت و قایمی است که در گوشه های مختلف دنیا رخ می ده بر انسان، و اینجا شاعر بر اون ها دل می سوزاند و هماهنگی می کند با آنچه که در دنیا می گذرد. (کف زدن شدید حضار)

- ممکنه در مورد زندگی خصوصی نیما هم یک مختصری بفرمایید؟

- والله در زندگی خصوصی نیما من همیشه او رو به صورت گاندی می دیدم. قبلاً پرت و پلاهایی، چیزهایی نوشته ام. به علت وجود او بود که ما، من و عیالم، رفتیم اون بالا شمرون خونه دار شدیم. و اگر او اونجا زندگی نمی کرد شاید ما اونجا زندگی نمی کردیم الآن. رفتیم نزدیک این مرد بیاتیم. یعنی این پیر مرد. من او رو یک جوکی دیدم همیشه. آدمی بود که هنوز گرفتار این بیماری مصرف و رفاه نشده بود. به صورت همون دهاتی سابقش اشیاء و ابزار رو برای ماندن و محفوظ ماندن و حفظ شدن برای نسل های بعدی می خواست. بلد نبود مصرف کنه. و حتا از این قضیه من گاهی هم نالیده ام، که شاید کمی او رو حقیر کرده بود. ولی اونوقت نوشتم، ولی حالا می بینم نه، خیلی گنده تر از ماها بود، بیرون تر از دید ما رو می دید، بنده مصرف نشده بود و یک جوکی زندگی می کرد. به کمترین قناعت می کرد، و در کار شعرش به بیش ترین هم قانع نبود. این خاصیت جسمش بود و این هم خاصیت روحش. من گاهی وقتی، راستش از شما چه پنهون، ادای او رو می خوام در پیارم. مثلاً سخت به خودم می گیرم. از این جوکی گری ها که آدمیزاد گاهی وقتی داره... تو زمستون بره آدم مثلاً توی بیست و پنج درجه زیر صفر زندگی کنه ببینه می ترکه یا نمی ترکه (خنده حضار)، توانالیش رو داره، یا نه. این کارها رو نیما می کرد. بار آخر هم همین کار رو کرد. بار آخر تو زمستون سرمای یوش پا شد وقت یوش. همه می دونستیم پیر مرد دوام نمی آره. یعنی بر می آمد که این پیر مرد وقتی میره یوش لطمه می خوره. ولی رفت و بعد هم که برگشت لطمه رو همونجا خورد. و پیدا بود که خوب، یک همچین آدمی با اونچه الآن بهش خو گرفتیم، از مصرف و رفاه، اصلاً آشنا نبود. تنها چیزی ست که می توئم بگم،



سرتون رو نمی خوام درد بیارم با خاطره گویی. خیلی از این خاطرات هست، که البته نه من پیرمردی شده‌ام حالا که برای شما خاطره بگم (خنده حضار) و نه شما از من توقع دارین. بله، دیگه بفرمایید...

- من می خوام سئوالی کنم راجع به هنرا هنر چیه؟ و هنرمند کیه؟ (خنده حضار)

- خواهش می کنم (دست هایش را به هم می کوبد) یک نفر حرف می زنه و حق داره. بله... دموکراسی یعنی این، دوستان عزیز من!

- آیا نیما هنرمند بود؟ و آیا دوستان یا شاعرانی که بعد از او راه نیما را می پیمایند، با شب های شعرشون، می تونن هنرمند باشن؟ یا هنرمند یک وظیفه دیگه ای داره؟

- ببینید دوست عزیز من، سئوال شما دو قسم داره، یکی مجلس شب خوانی، یعنی شعر خوانی ست، شب های شعره، که در حدود یک سوپاپ اطمینانه. عین همین کاری که الان ما داریم اینجا می کنیم، لازمه. (خنده و کف زدن حضار). شماها می آید اینجا و جمع می شید دم همدیگر و نفس می کشید... می دونید... شماها مسجد که نمی رید، دسته سینه زنی هم که ندارید، تو مجلس رقص هم که نمی رید، فرض کنید که... حزب هم که ندارید... هان؟! ناچار اینجا جمع می شید نفس همدیگر رو استشمام می کنید. بسیار خوب ما داریم فعلاً این کار رو می کنیم. حالا بنده هم شده‌ام آلت فعل این قضیه فعلاً، ملاحظه می کنید. (خنده حضار). تا به حال نرفته بودم دنبال این کارها... به هر صورت این قسمتش هیچ مانعی نداره، بسیار هم خوبه، چرا که جوونها بالاخره جمع می شن، همدیگر رو می بینند، تعاطی افکار می کنن، و دیگه قضایا... اما اینکه هنر چیست و آیا نیما هنرمند بود یا نبود، و شعرای معاصر که راه او را می پیمایند یا نمی پیمایند هنرمند هستند یا نه... من راستش از حرف های گنده زدن خوشم نمی آد... آدمیزادی که پر می خوره و می خوابه (با دست روی میز خطابه می کوبد) این حتماً «آمبولی» می گیره، یعنی خونش لخته میشه می ترکه. این باید راه بیفته، حرکت کنه. به کاری انجام بده، این حضرات هم یک چیزایی از این اجتماع می گیرند. پس می دن رئیس، تو اینارو شعر می شناسی علیون، نمی شناسی علیون. (خنده و کف زدن حضار).

- اگر نگاهی ببیندازیم به شعر شاعران معاصرمون، فرضاً شعرهای آقای

شاملو یا شعرهای شعرای دیگه مون، می بینیم که شعرهای قبلأشون غنی تر و اجتماعی تر بود، ولی شعرهای الآنشون خیلی منجمد و مخصوص خواص شده. و این نشون میده که شاعران ما، وظیفه خودشون رو، وظیفه هنرمندرو، انجام نمیدن در جامعه ما.

- شما یک جماعتی رو به من چیز کشید، یعنی نشون بدین که حاضر باشه شعر گوش کنه، اونوقت خواهید دید که شاملو هم از نو تحرک خواهد گرفت.

- پس ما که اینجا جمع هستیم...

- کاشی نیستین شما! شماها کاشی نیستین. (همهمه و اعتراض حضار)

- راست می گین... درسته، درسته... حرف بزنین! بشناسیم تون! چون تا

حالا ما به شما چیز دادیم...

xalvat.com

- آقای آل احمد!

- جان دلم؟ (خنده حضار)

- مگر هنگامی که نیما لب به سخن باز کرد و با زندگی فردی خودش، شما شباهتی به زندگی جوکی ها در کار زندگی او و خانواده اش دیدید...؟ اما صدای هنرش به جایی کشید که امروزه تمام شعرای نوپرداز و کسانی که بعد از نیما راه نیما را می خواهند تعقیب کنند، به زعم من از نظر ایدئولوژی و محتوی بینش اجتماعی به نیما نرسیده اند. من فقط یک قسمت از سخن آقای حقوقی رو قبول دارم و نه بیشتر درباره اون تصویری که از شعر نیما کرده اند، موقمی که گفتند اگر «ارزش احساسات» «دو نامه» و حتا اگر حواشی ای که نیما بر کارهای خودش نگاشته و مکاتباتی که با هنرمندان زمان خودش داشته مطالعه کنیم، می بینیم عمق بینش و درک علمی نیما از پدیده اجتماع، از تاریخ و هنر، در یک سطح بالایی بوده، چگونه نیما می توانست یک تنه در مقابل تمام معاندین و خصم کلامیکی که با قداره در مقابلش ایستاده بودند مشعلدار باشه و از این شب تاریک رخنه به صبح یا رخنه به ستارگان باز کنه. امروزه چرا آقای شاملو نباید این کار را بکنه؟ بعد از اون گذشته روشن، و بعد از آنکه «شبانه ها» رو ساخته، یا بعد از آنکه «پریا» رو ساخته، یا «دخترای تنه دریا» رو ساخته، حالا بپرداز فقط به فرم، فرم خالص، و بعد هم وقتی هم اینجا مسایل می خواد طرح بشه، یکی بیاد از «قضایا» برای ما حرف بزنه و دیگری بیاد شعر نیما رو که مفهومش کاملاً برای ما روشنه و از گونه تفسیر کنه... (کف زدن شدید حضار، در

تمام این مدت آل احمد ساکت است و گاه زیر لب می گوید (صحیح!)، بسیار خوب، درباره این مطلب آقای شاملو خودشون تشریف می آرند و جوابشون رو خواهند داد. (مهمه و اعتراض حضار)

این است که من فوری رفع زحمت می کنم چون دیگه خیلی خسته ام. من نظری در این باره نمی توئم بدم، چرا که شخص شخصیت شاعر زنده است و مجلس هم تازه گرم شده و یقه شاعر رو میتونه بگیرد...

(مهمه ادامه دارد).

مسئولیت خانم ها و آقایان محترم، یعنی همین! یعنی یک مجلس که نه به عنوان شونده حرف، بشینه اینجا و آیه های بنده رو گوش کنه، بلکه یعنی اینکه از وسط مجلس ناله ای دربیاد، یقه بنده رو بتون بگیرن. البته در اون مورد که شما کم لطفی می فرمایید، دوست عزیز من، تندروی نسبت به شاملو می کتین، کاش اینجا نمی بود و من در غیابش این حرف رو می زدم، ولی فعلاً بیش از این چیزی نمی گم چون خودش اینجاست و خدا حافظ شما... یا حق!

(کف زدن شدید حضار).

با این همه، در راستای فعالیت های گوناگون اهل قلم در داخل ایران، آنان در خارج از کشور نیز با وجود امکانات محدود، حق طلبی چشمگیر خود را حتا تا کشور چین جلوه دادند،^(۱) این تلاش جمعی سرانجام تا کام ماتد و فشارها و محدودیت های ایجاد شده از طرف رژیم شاهنشاهی، مسایل و مشکلات درونی کانون و «تنگ چشمی ها، دورویی ها، تندروی ها و کارشکنی ها، از درون و بیرون»^(۲) کانون نویسندگان ایران را در سال ۱۳۴۹ به تعطیلی کشاند.

xalvat.com

۱ - یکی از کارهای قابل توجه اهل قلم ایران حضور در مجامع بین المللی بود. به عنوان نمونه مهدی خانیایا تهرانی در ادامه مبارزانش و نیز همکاری هایش با اهل قلم داخل کشور در مجالس مهم شرکت کرده و پیام و صدای نویسندگان ایران را به گوش آنان می رساند. (درک به؛ پیوست شماره ۶)

۲ - م. ا. به آفرین، از هر دری... (زندگینامه سیاسی - اجتماعی)، جلد اول، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۳